QYAM IRAN
N° 145 4 Frs

قیام ایران

شماره ۲۰ مسلسل ۱۴۵
(دوره جدید)
۱۴ فروردین ۱۳۶۵
پنجشنبه ۳ آوریل ۱۹۸۶

زیر نظر شورای نویسندگان
سازمان مرکزی نهضت مقاومت ملی ایران

ح. مشکان

جمهوری اسلامی و بن بست "فاو"

درهفته های اخیر، روابط جمهوری اسلامی وکشورهای عضوشورای همکاری خلیج فارس به مرحله بحرانی رسیده است. مواضعی که کشورهای ذینفع درین مرحله ازبحران اتخاذ کرده اندهرکدام درحدخودقابل تامل است ولی برای دستیابی به یک تحلیل منطقی بایدهمه آن ها را موردتوجه قرارداد.

جمهوری اسلامی ازموضع تهدیدحرف می زند. زمامداران جمهوری اسلامی درین چندهفته دائما" اخطارمی کنندکه اگرکشورهای عربی حاشیه خلیج فارس از حمایت رژیم عراق دست نکشندناگزیر بایدمنتظرعکس العمل قهرآمیزجمهوری اسلامی باشند.

کشورهای عربی حوزه خلیج فارس بخلاف گذشته درمقابل جمهوری اسلامی مدارا بخرج نمی دهند. درا علامیه های مشترکشان، آن ها جمهوری اسلامی را صریحا" به تجاوزطلبی متهم می کنند و همزمان با تلاش های سیاسی برای فشار آوردن برجمهوری اسلامی، نقل و انتقالات نظامی را بمنظورمقابله با تهاجم احتمالی آغازکرده اند اما در این میان امریکا به دودوزه بازی خود ادامه می دهد. درحالی که ازیکطرف اعلامیه می دهدوعراق را به استفاده از سلاح شیمیائی متهم می کند، درا علامیه دیگری متذکرمی شودکه هرگاه عربستان سعودی وکویت وسایرکشورهای عضوشورای همکاری موردتهدیدقرارگیرندساکت نخواهدماند.

بقیه درصفحه ۱۲

سلطان حسن دوم:

تکفیرخمینی درجهان اسلام

سلطان حسن دوم، پادشاه مراکش، در مصاحبه یی با ژان دانیل، سردبیر هفته نامهٔ فرانسوی "نوول ابسرواتور"، اظهارداشت که تمام علمای مذهبی مراکش به استناد قوانین بنیادی اسلام، خمینی وخمینی گرایی را محکوم کرده اند.

پادشاه مراکش گفت خمینی، درجهان اسلام، تکفیر شده است. دعوی او برای جنگ با عراق به نام خدا، ازدو نظر، مردود است. نخست ازاین نظرکه عراقی ها، کمترازدیگران، مسلمان نیستندوسپس ازاین حیث که خمینی، به هیچ روی صلاحیت نداردکه بگویدچه کسی مسلمان است وچه کسی مسلمان نیست. خودا و ازجاده اسلام منحرف شده است.

سلطان حسن دوم دراین مصاحبه تاءکید کرد که خمینی وهمدستانش درایران، درتعبیروتفسیرقرآن به نفع خود استفاده کرده اندومی کوشند با تفسیرهای خودساخته یی که ازقرآن به عمل می آورند، اعمال خودرا توجیه کنند.

درباره جنگ جمهوری اسلامی وعراق، سلطان حسن دوم اظهارداشت من آنچه درتوان دارم برای ختم این جنگ بی رحمانه ودرعین حال، بیهوده به کارمی برم، اما اگرعراق که دوست همیشگی مراکش است، ازما تقاضای کمک کند، نمی توانیم ازانجام این تقاضا خودداری کنیم.

سرنوشت آموزش پزشکی ایران

درآخرین روزهای سال گذشته یکی از اعضای شورای عالی انقلاب فرهنگی جمهوری اسلامی درجنجالی که برسر انتقال دانشکده های پزشکی به وزارت بهداری درگرفته است فاش ساخت که وزارت بهداری جمهوری اسلامی، وزارتخانه ای است وامانده که خودش راهم نمی تواند اداره کند.

حجت الاسلام احمدی عضوشورای عالی انقلاب فرهنگی لایحه انتقال مراکز آموزش پزشکی به وزارت بهداری رادر صورت تصویب واجرا، زیانبار و فاجعه آمیزخواندویادآورشدکه ظرفیت دانشکده های پزشکی کشورپس ازانقلاب به بیش ازچهاربرابر یعنی سه هزار دانشجوی پزشکی رسیده است بی آنکه چیزی برامکانات دانشگاهی افزوده شود وی اعتراف کرد که سطح علمی این رشته پائین آمده است. هاشمی رفسنجانی چندی پیش ادعاکرد که بزودی شش هزاردانشجوی پزشکی هرساله به دانشگاهها راه خواهندیافت.

عضوشورای انقلاب فرهنگی همچنین وزیربهداری رابه دروغگوئی متهم ساخت وگفت اینکه وی گفته است شورای انقلاب فرهنگی بااین لایحه موافق بوده است ازایشان انتظار نمی رفت.

بقیه درصفحه ۸

ابرج پزشک زاد

آقای جمالزاده، این نعمت به شما ارزانی!

درشماره مورخ ۷ اسفند ۱۳۶۴ روزنامهٔ اطلاعات، دردوصفحه متن مصاحبه حجت الاسلام هادی خسروشاهی، سفیرسابق جمهوری اسلامی درواتیکان، بانویسندهٔ نامدار، آقای سیدمحمدعلی جمالزاده، درج شده است.

این مصاحبه، انعکاس وسیعی درمطبوعات تهران یافته است. روزنامه ها و هفته نامه های جمهوری اسلامی دربارهٔ آن به بحث پرداخته اند و ازاینکه نویسنده سرشناسی نسبت به انقلاب اسلامی وجمهوری اسلامی وشخص آقای خمینی، تا این حدا ظهارعلاقه واخلاص کرده، طبل های شادمانی نواخته اند. ازجمله هفته نامه اطلاعات بنام گلچرخ، در شماره ویژهٔ نوروز، دونامهٔ آقای جمالزاده به سیدهادی خسروشاهی، درتجلیل ازانقلاب اسلامی را با امضاء "الاحقرسیدمحمدعلی جمالزاده سیّد موسوی" چاپ کرده است. ازآنجا که آقای جمالزاده دراین مصاحبه، بکرات وبصراحت، اکثریت بلکه تمام ملت ایران را فاسدمعرفی کرده اند، تصور می کنم من، بعنوان یکی ازآحادملت ایران، حق داشته باشم بدانم مملاک و ماءخذ قضاوت ایشان چیست وسطور زیر تلاشی دراین زمینه است.

بقیه درصفحه ۴

سیدی سرجانی

مشتی غلوم لعنتی

درصفحه ۶

ملایان حاکم روی مارکوس را سفید کردند

هفته نامه اخبارامریکا وگزارش های جهان درگزارشی زیرعنوان "ازمارکوس تاملایان"، می نویسد: پولی که مارکوس، رئیس جمهوری پیشین فیلیپین ونزدیکانش به امریکا آوردندبه ده میلیارد دلارسرمی زندواکنون ملایان حاکم برایران، ازلحاظ غارت وچپاول ثروت ملی، با مارکوس رقابت می کنند.

هفته نامهٔ امریکایی می نویسد: فرار سرمایه ازایران، دررژیم ملایان، بیش از هرزمان سرعت گرفته است. ملایان خودرا برای زندگی درخارج ازایران پس ازمرگ آیت الله خمینی ۸۶ ساله آماده می سازند.

ملایان، شیوهٔ گردآوری ثروت وچپاول اموال را با دریافت رشوه آغازکردند. به گفته منابع تبعیدیان ایران نرخ جاری برای آزادسازی یک زندانی سیاسی، ۵۰۰ هزارتومان ونرخ صدور گذرنامه، ۲۵۰ هزارتومان است. یک ثروتمندایرانی می گوید وی اخیرا" برای خروج خودوخانواده اش ازایران، یک میلیون و۴۸۰ هزارتومان رشوه به ملایان پرداخت.

هفته نامهٔ اخبارامریکا وگزارش های جهان به نقل ازیک منبع اطلاعاتی امریکا می نویسد: ملایان حتی به خزانه ایران دستبرد می زنند. ملایان، میلیون هادلاری راکه ازطرق نامشروع به دست می آورند، به بانک های انگلیسی می فرستندوازآن جا بی سروصدا به امریکا منتقل می سازند. یکی از کالاهایی که ملایان، به طورقاچاق به خارج ازایران می فرستند، فرش های نفیس ایرانی ست. ازآغازانقلاب، مقادیرزیادی فرش که برخی ازآن ها بیش از ۵۰ هزاردلارارزش داشته اند، با قایق های کوچک به کشورهای خلیج فارس یا باکامیون ازطریق ترکیه به هامبورگ ارسال شده است.

منابع ایرانی می گویندقالی های نفیسی به قیمت یک میلیارددلاردریک انبارردرهامبورگ نگهداری می شود تا برای فروش دردنیا عرضه شود.

هلن کافی:

جلوه های پایداری ملت ایران

خانم هلن کافی روزنامه نگارایرانی که بطورپنهانی وبه کمک مرزنشینان بلوچ به ایران سفرکرده بود، درگفتگویی اختصاصی با قیام ایران، گزارش مشروحی ازروحیه درهم نشکستنی مقاومت فرهنگی ایرانیان ومبارزطلبی یکپارچه ملت علیه رژیم استبداددینی ارائه داد. او، همچنین، از "بنیادهای انقلاب"، وفسادبالا گیرنده ای که در این "بنیادها" رائج است، نمونه هایی جالب توجه بدست داد. (قیام ایران شماره های مورخ ۱۳ و۲۰ مارس ۱۹۸۶) خانم هلن کافی، مقاومت ملت ایران را، دررفتارهای اجتماعی، دربزرگداشت سنت های ملی، درطرزگفتگووحتی درطرز پوشش بعد عیان مشاهده کرده است. می گوید:

بقیه درصفحه ۱۱

یک تحقیق دانشگاهی

دربارهٔ دانشجویان ایرانی مقیم پاریس

خانم پروانه ـ ر و آقای فرخ ـ ص، دودانشجوی ایرانی علوم اجتماعی دانشگاه سوربن، بعنوان ارائه یک رساله مقدماتی Mémoire به تحقیق وبررسی دروضع تحصیلی، معیشت، شغل، خانواده وعقاید سیاسی ووابستگی های فرهنگی صدتن دانشجوی ایرانی (۵۰ دختروه ۵۰ پسر) درپاریس همت گماشتند. حاصل این بررسی دانشگاهی جزوه ای است نزدیک به ۸۰ صفحه، که محققان جوان آن رادراختیار "قیام ایران" گذاشته اند.

باسپاسگزاری وابرازامتنان ازاین دودانشجو، درمقاله زیر، ضمن ارائه مهمترین بخش های جزوه تحقیقی، به ویژه برداده های رساله درمورد وابستگی وعلائق گروه مورد بررسی به فرهنگ ملی وفعالیت های سیاسی آن تاءکید می ورزیم.

بقیه درصفحه ۳

www.iran-archive.com

مقالاتی از : مطبوعات بین المللی

آینده اوپک

اگرکلیشه‌های ساده‌انگارانهٔ موجود در بارهٔ " نفت ، این نعمت آسمانی " راکنار بگذاریم ،با توجه به‌وقایع اخیر ، دوپرسش برایمان پیش می آید .یکی این که سقوط سرگیجه‌آورقیمت مواد سوختی مایع چه تاٴثیری براقتصادکشورهای غرب خواهدگذاشت ، ودوم این که با توجه به‌شدت وسرعت حرکت به‌عقب عقربه، آیا درآینده‌یی که‌هنوزنمی توان تاریخ دقیقش راتعیین کرد دوباره‌با صعود قیمت " طلای سیاه " روبرونخواهیم‌شد ، آن هم‌صعودی باهمان اندازه‌وسیع و بنابراین زیان بارکه‌نمونه‌اش را در اواخر۱۹۷۳ وبهار ۱۹۷۹ دیدیم؟

ناظران نکته‌سنج حتما " متوجه‌شده‌اند که دو" شوک " نفتی قبلی هردوپس از دوره‌یی طولانی وکم‌وبیش نامنظم‌ازضعف دلار صورت گرفتند ، چنان که‌گویی اوپک هربارمی خواسته بابالابردن قیمت نفت ، کاهش های درآمدخویش راکه پایین آمدن نرخ دلار موجب می شده جبران کند.

شایداین نکته هم‌ازمعجزات "ارتباطات" مدرن باشدکه‌پرزیدنت ریگان ووزیران وی ، که‌قبلا" دلارقوی وبالا را مظهر و نتیجهٔ رونق دوبارهٔ اقتصادآمریکا می دانستند ،امروزازپایین آمدن نرخ آن خوشحال‌اند وبه‌آن افتخارمی کنند. پس‌ازه۳۰ درصدکاهش درعرض پنج ماه ، جیمزبیکر ، معاون رئیس جمهوری درامورخزانه‌داری ، دوباره‌نوید کاهش های بیشتری را می دهد. آیااین اوضاع فوق العاده ، خوددلیل دیگری براین نکته نیست‌که‌تاریخ‌می تواند تکرارشود؟ به‌عبارت دیگر، آیاتنزل نرخ دلار ریگان ، که هنوزهم می‌تواند ادامه‌داشته‌باشد، می تواندموجب صعودقابل توجهی دربهای نفت وسایر مواداولیه بشود ؟ واقعیت این است که‌پس‌ازکاهش نرخ دلار نیکسون (۱۹۷۳ - ۱۹۷۱) وپس‌ازپایین آمدن دلار درزمان کارتر (۱۹۷۸ - ۱۹۷۷) با چنین پدیده‌یی روبروبودیم.

نکته‌یی که‌بایدبرآن تاکیدکرداین است‌که کوشش غرب برای پیش بینی و ذخیره اندوزی تنها براین احتمال بنا شده که‌ممکن است قیمت نفت تا اواخر سال های هشتادو شایدهم پس‌از آن بالابرود. گرچه‌دلیلی نیست‌که‌از واردآمدن یک " شوک " نفتی دیگر درسال های آینده بترسیم، امابایدتوجه داشته‌باشیم که‌به‌هرحال شکی نیست که‌قیمت های جاری تغییرخواهند کرد وبه‌طرزقابل توجهی بالا خواهند رفت . آنچه‌اهمیت داردا ین است که بدانیم این تغییرات درچه حدودی دور خواهندزد، ۷ دلار ، ۱۰ دلار، ۱۵دلار ، ۱۸ یا ۲۰ دلار ؟ چه درزمینهٔ طرح های نفتی وچه‌درزمینهٔ انرژی های رقیب نفت ، طرح های سرمایه‌گذاری موجود سرنوشتشان به‌برآوردی بستگی خواهد داشت که‌ازاین تغییرات صورت بگیرد. اگرسطح این تغییرات خیلی پایین باشد، همگان ازمیلیاردها دلارهزینهٔ تجهیزات گوناگون صرفنظرخواهندکرد. طبق برآوردهای تخمینی موجود ،نفت ده‌دلاری به‌تاٴسیسات هسته‌یی فرانسه امکان خواهد دادکه بدون ضرربه‌کار خویش ادامه‌دهند.

اگرحدود۵ دلار باشد ، بایدبه‌تولید برق ازطریق نفت مازوت برگشت (البته درصورتی که‌به‌دوام چنین پدیده‌یی اطمینان داشته‌باشیم)

تغییروتحول قیمت های جاری بازار نفت به‌عوامل مختلفی بستگی دارد که دراین جاتنها می توانیم به تعدادی از آنها اشاره کنیم: حجم‌تقاضا ،تداوم و یاقطع کوشش هایی که‌برای صرفه‌جویی درمصرف انرژی می شود، بهره‌برداری از منابع تازه باتوجه‌به‌این که‌آهنگ استخراج نفت روبه‌کندی می رود،و...

اما مشکل بتوان درباره‌ٴ احتمال یک ضرب شست تازه‌ازسوی تولیدکنندگان نفت نظرداد. برای آنکه آنان بتوانند به‌چنین اقدامی مبادرت ورزندبایدامید به‌موفقیت داشته‌باشندوبه‌این منظور ، رعایت دوشرط (ونه‌یک شرط‌که برخی می‌گویند) لازم است . دراین صورت مساٴله این است که‌آیااین دو شرط ، هردوبه‌طورهمزمان ، بر آورده خواهندشد یانه . شرط نخست ، اقتصادی - سیاسی است ، بدین معنی که آیااوپک خواهد توانست هماهنگی وانسجام گذشته رابدست آوردویک سیاست قیمت اتخاذکرده‌به‌آن وفادار بماند یانه . این درصورتی ممکن خواهد بودکه‌خودبازارگرایش به سوی صعودقیمت داشته‌باشد، چه‌درغیر این صورت کشورهای تولیدکنندهٔ نفت (چه اوپک وچه‌غیرآن) همچون امروز مجبورخواهندبودبکوشند به‌حفظ سهم فروش‌خویش دربازارواحتمالا"گسترش آن درمقابل رقیبان خویش اولویت بدهند.

فرض‌کنیم که‌تقاضادرسطح جهانی روبه افزایش‌گذارد وکشورهای اوپک امکان یابندکه‌اختلافات‌خویش راکنارگذارند ویامنافع مشترکشان براختلافاتشان غلبه کندوبتوانندچندین کشوردیگر را که‌هنوز به‌اوپک نپیوسته‌اند به‌درون خویش جلب کنند. درچنین اوضاعی، که بدون شک برای آن ها مساعدخواهدبود، برای آن که‌بتوانندوباره حکم‌خویش رابربازارتحمیل کنند، لازم است‌که عامل دیگری وارد کار شودکه‌مالی است .به‌زبان ساده‌تر ، کشورهای اوپک درصورتی که‌کشورهای خریدار نفت دروضع مالی بدی باشندنمی‌توانند ازپیش خودقیمت ها رابالابرندوامید به‌فروش نفتشان داشته‌باشند. این شرط دوم آن قدربدیهی است که‌بسیاری آن رانادیده می گیرند.

اگردر ۱۹۷۳ ویا ۱۹۷۹ اوپک توانست بی هیچ واهمه‌یی قیمت هایش را در ابعادی که‌می دانیم بالابرد، دلیلش این بودکه‌وضع مالی جهانی اجازه می داد. این نکته‌یی است که‌هرچه‌برآن تاکید کنیم‌کم‌کرده‌ایم .برخی دوست دارند مدام ازگردش ادواری درآمدهای بادآوردهٔ کشورهای نفتی که‌دربانکها خوابیده است صحبت کنندوبگویندکه بانک ها هم این درآمدها را به‌کشورهای خریدارنفت وام می دهند. این نظری بسیارسطحی‌وساده‌انگارانه است و توضیحی درموردا صل مطلب یعنی آغاز کارنمی دهد. آنچه‌ازلحاظ منطقی و عملا" درآغازانجام می شود، وام‌است که‌بانک به‌خریدارمی دهد(وبعدهم‌چهار برابرآن راازاوپس می گیرد) ،درغیر این صورت ، اوپک نمی توانست به‌هدف خویش دست یابد، خریداران مجبور می شدند ناگهان ازمقدارموردتقاضای خویش بکاهندواین هم‌خودیکی ازدوپیامد زیرویاهردوی آنها رادرپی می‌داشت : یایک بحران اقتصادی فوری آن هم به شدتی بی سابقه، ویاتسلیم‌بی قید و شرط فروشنده به‌صرفنظرکردن ازبالا بردن قیمت نفت .

برای آن که به‌مسئلهٔ دلاربازگردیم و نشان دهیم‌که‌تاچه‌اندازه‌عوامل مختلف درپیوندتنگاتنگ بایکدیگرقراردارند ، بایداشاره کنیم که‌بالارفتن تورم جهانی ودرنتیجه ، سرسام‌آورشدن وام‌ها واعتبارات ، به‌احتمال زیادتنها می تواند ازسقوط بیش ازحددلارناشی شودواین چیزی است که‌موٴسسات مالی وبانکی اروپا وژاپون درمقابلش خواهندایستادوبه‌بازخریدمقادیر معتنابهی دلار (ازطریق انتشارپول خویش) اقدام خواهندکرد، چنان که‌در ۷۳ - ۱۹۷۱ وسپس در۷۸- ۱۹۷۷کردند. البته‌این احتمالی است که‌هرچندبعید است امانباید ازنظردورداشت .

دیگرآن زمان گذشته‌است (وشایدتا ده‌ها سال دیگرهم بازنیاید) که‌بانکها حاضربودند به‌اشتهای بی حدومرز متقاضیان وام پاسخ مثبت بدهند، و این بدون شک برقیمت ها به‌طورکلی و برقیمت نفت به‌طوراخص اثرات مهمی خواهدگذاشت .

پل فابرا ، لوموند، ۲۵ مارس ۱۹۸۶

دکترین ریگان

به‌نظرمی رسدکه‌آقای ریگان عنان اختیار ازکف نهاده است ، زیرا پس‌ازبه تبعیدفرستادن ژان کلوددووالیه‌و فردیناد مارکوس ، یعنی پس‌ازیک خانه‌تکانی جزئی دراردوگاه‌خویش ، اکنون ظاهرا" می خواهددراردوگاه مقابل هم " پاکسازی" هایی انجام بدهدوکارساندینیست ها وسرهنگ قذافی رایکسره‌کند. فعالیت شدیدوبیش از اندازهٔ آقای ریگان چه‌درارابطه‌با کنگرهٔ آمریکا که‌درنظروی قضیهٔ کمک به " کنترا" ها رابیش ازحدطول می دهد، وچه‌درخلیج سید را (سیرت) معنایی جزاین نمی تواندداشته‌باشد.

روشن است که‌وقایعی که‌دوشنبه‌شب گذشته درمدیترانه روی داد اتفاقی نیستند، بلکه کاخ سفید به‌خوبی‌آنها را تدارک دیده بودومی خواست دربرابر رجزخوانی های سرهنگ قذافی ضرب شستی نشان دهدوبرتری نظامی خویش را به‌ثبوت رساند. آیااین درگیری بیخ پیداخواهدکرد؟ به این پرسش درحال حاضر نمی توان پاسخ داد، اماآنچه روشن است‌این است که پرزیدنت ریگان مصمم است که‌درصورت لزوم پارافراتر گذاشته‌وبه‌ضرب شست نشان دادن بسنده نکند.

اما این پرسش هم مطرح می شودکه‌آیا امکان ندارد این ضرب شست نتیجهٔ معکوس بدهد؟ قدرمسلم‌این است که مانوورهای ناوگان پنجم آمریکا در واقع به‌تلافی سوٴقصدهائی انجام می گیرند که‌دربیست وهفتم‌دسامبر گذشته درفرودگاه‌های وین ورم صورت گرفت وظاهرا" لیبی درآنها نقش مهمی داشت . اما حتی اگراصل تلافی‌جویی را هم بپذیریم، بازهم‌می توانیم‌بپرسیم که‌عمل تلافی‌جویانه‌یی که‌سه‌ماه‌پس از جنایات یادشده‌صورت گیردچه‌ارزشی‌دارد؟ آیابه‌این ترتیب به‌سرهنگ قذافی‌امکان داده نمی شودکه‌دست‌کم برای جهان عرب که‌هیچ یک ازاعضایش دررابطه با وی اتفاق نظرندارند، مظلوم‌نمایی کند؟

رفتارکنونی آقای ریگان نشاندهندهٔ سخت‌شدن روزافزون وی هم نسبت به دو" بلای جان "اش‌است وهم‌دررابطه با مسکوکه‌به‌نظروی بایدخیلی ساده‌از گسترهٔ حوزهٔ نفوذی خویش درمنطقه بکاهد. وچون خیلی کم‌احتمال داردکه آقای گورباچف‌چنین نظری رابپذیرد (مگراین که‌مجبورشود)، بنابراین باید دورهٔ تازه‌یی ازتنش میان آمریکا وشوروی راانتظارکشید.وانگهی، اینک چندی است که‌پیش درآمدهای چنین تنشی نواخته شده‌اند: پاسخ واشنگتن به‌طرح خلع سلاح پیشنهادی کرملین خیلی محتاطانه بودوازشورویها خواست که‌خودشان دراین زمینه گام نخست رابردارند. پس‌ازآن امریکا از شوروی خواست که‌فورا" ازتعداد اعضای هیئت نمایندگی خویش درمقر سازمان ملل تااندازهٔ چشمگیری بکاهد. روزسیزدهم مارس هم دونا وجنگی آمریکایی تاقلب دریای کریمه یعنی درآب های شوروی نفوذ کردند(البته به‌بهانهٔ " عبور بی غرضانه") . و بالاخره ، شنبهٔ گذشته‌امریکا دست به یک آزمایش هسته‌یی درنوادا زد وبه این ترتیب تعلیقی راکه‌شوروی دررابطه با این گونه‌آزمایش ها پیشنهادکرده و خود به‌کاربسته بودبه‌روشنی وصراحت تمام مردودانست .

بدیهی است که‌شوروی به‌سادگی‌نمی تواند این حرکت ها را " هضم" کند. می توان پرسید که‌آیارهبران شوروی ازهمان فردای کنفرانس ژنو حدس زده‌بودندکه آمریکاچنین خیالاتی درسردارد؟ پاسخ به احتمال زیاد مثبت‌است ، وشاید به‌همین خاطراست که‌درتعیین تاریخ سفردبیرکل حزب به‌واشنگتن شتابی از خودنشان نداده‌اند .به‌هرحال، آنچه می توان گفت‌این است که‌این سفربازهم به‌تاٴخیرخواهدافتاد.

سرمقالهٔ لوموند ،چهارشنبه ۲۶ مارس ۸۶

حکم یک دادگاه درآلمان:

محکومیت مجاهد چاقوکش

یکی ازرهبران محلی سازمان مجاهدین خلق ، که یک‌روزنامه‌نگارایرانی را به " اعدام انقلابی " تهدیدکرده‌بود، ازسوی دادگاه شهر" مونستر" واقع در آلمان غربی ، محکوم شناخته شد.

متهم که محسن سفری نام دارد،دربی انتشارمقالاتی بقلم ایرج ربیعی در روزنامه‌های " فرانکفورترالگماینه" و" مونستریشه‌زایتونگ" تصمیم گرفت ، ربیعی رابه‌شیوه " حذف فیزیکی " مجازات کند.ربیعی (۴۹ساله پدر۴فرزند)که‌گزارشگر تلویزیون دوم آلمان غربی است ، درمقالات خود تاکید کرده بود که سازمان مجاهدین به‌رهبری مسعود رجوی آینده‌ای درایران ندارد و سیاست تروریستی وفرصت طلبانه رهبری مجاهدین مورد تائید مردم ایران نیست

محسن سفری باحمایت چندتن ازیاران خود شبانگاه دریکی ازخیابان های شهرمونستر ، راه برربیعی بست و قصدداشت باچاقو وی راازپادرآورد . اماحضور به‌موقع پلیس ، ربیعی را ازمرگ نجات داد.

پلیس امنیتی شهرمونستر ، پرونده متهم رابه‌دادگاه ارجاع کرد ومحاکمه محسن سفری که درهمدان سرپه‌حرم قتل نابدری خود درزندان بوده است درساعت یازده‌ونیم روزدهم مارس تشکیل گردید

چندروزقبل ازبرگزاری دادگاه ، چند تن ازاعضای سازمان مجاهدین ازسوی رهبری سازمان مامٴوریت یافتند که به‌محل مسکونی شهود دادگاه مراجعه کنند وآنها راازهرگونه شهادت علیه سفری برحذردارند. این موضوع ازسوی آقای " کرهاردهنس " وکیل آقای ربیعی به‌اطلاع‌رئیس دادگاه رسید.

کرچه وکیل سفری ، بایادآوری این نکته که‌متهم جوان وداننشجو است خواستار بخشش وی شد امارئیس دادگاه گفت به این جهت که مادرکشوری دمکرات زندگی می کنیم اغماض در مورد چنین مسائل زشتی که‌باورکردن آن دشواراست امکان پذیر نیست . دادگاه ، با رعایت‌جوانی متهم وی رابه ۳۵ روززندان محکوم کرد.

www.iran-archive.com

یک تحقیق دانشگاهی

در بارهٔ دانشجویان ایرانی مقیم پاریس

بقیه از صفحه ۱

گروه موردبررسی عبارتند از صد دانشجوی ایرانی (۵۰ دختر - ۵۰ پسر) که در دانشکده‌های پاریس به تحصیل مشغولند. این گروه شامل جوانان ۱۸ تا ۲۷ ساله‌اند که ۸ درصد آنان پیش از انقلاب اسلامی در پاریس بسر می‌بردند و بقیه، دوتا هفت سال است که به پاریس آمده‌اند.

بررسی می گوید که سی درصد از دختران دانشجوی ایرانی تنها زندگی می کنند زیرا گذشته از آنکه پدر و مادرشان در ایران یا کشورهای دیگر بسر می برند، در پاریس خویشاوندنزدیکی ندارند.

۳۲ درصد پسران تنها زندگی می کنند. درحالیکه ۴۵ درصد دختران با تفاق پدر یا مادر و یا در خانه خویشاوندی بسر می برند، فقط ۱۰ درصد پسران با پدر و یا مادرشان هم‌خانه‌اند. ۱۰ درصد دختران با تفاق یک یا چند دوست هم‌خانه‌اند و ۱۵ درصد دیگر در پانسیونها و یا کوی دانشگاه اقامت دارند.

۲۸ درصد پسران با تفاق دوست یا دوستان زندگی می کنند، ۱۸ درصد آنها در کوی دانشگاه و بالاخره ۱۲ درصد در خانه خویشاوندی بسر می برند.

رشته‌های تحصیلی

گروه موردبررسی، به ترتیب زیر در رشته‌های گوناگون به تحصیل مشغولند:

رشته ریاضی	۸ درصد
" پزشکی	۵ "
" کامپیوتر	۱۲ "
" معماری	۱۲ "
" پرستاری	۷ "
" مدیریت صنعتی	۴ "
" علوم اجتماعی	۱۳ "
" فیزیک	۷ "
" شیمی	۹ "
" جنگلداری	۲ "
" دندانپزشکی	۴ "
" داروسازی	۷ "
" تاریخ	۴ "
" جغرافیا	۳ "
" علوم دینی	۳ "
جمع	۱۰۰ %

اما نتیجه‌ی این بررسی درموضوع پیشرفت تحصیلی گروه رضایت بخش نیست. این گزارش می گوید: "گروه سنی ۲۰ - ۲۷ ساله درجمع صدنفر مورد بررسی شامل ۲۸ نفر است که از این میان ۱۶ نفرشان درفاصله سنی ۲۴ - ۲۷ سالگی قرار دارند.

با توجه به اینکه درسیستم آموزشی فرانسه ضمن تحصیل مرتب میتوان حداکثر در ۲۲ سالگی درجه لیسانس و در ۲۷ سالگی (حداکثر) دکترای سیکل سوم بدست آورد، جدول زیر، از آشفتگی های بسیار در امر تحصیل گروه موردبررسی (۲۸ نفری که درفاصله سنی ۲۰ - ۲۷ سالگی قرار دارند) خبر می دهد:

دکترای سیکل سوم	۲ نفر
فوق لیسانس	۶ "
لیسانسیه	۸ "

به عبارت دیگر می توان گفت که فقط ۱۶ درصد از گروه توانسته‌اند بدون عقب افتادگی و تاءخیر در تحصیل دانشگاهی موفق شوند.

تامین معاش

۴۹ درصد گروه از بورس تحصیلی جمهوری اسلامی استفاده می کنند (۳۷ دختر و ۱۲ پسر). درمورد دریافت بورس تحصیلی، در دو سال اخیر وزارت علوم جمهوری اسلامی دست و دلبازتر شده است و بگفته‌ی این دانشجویان، حتی به کسانی که بنا بر مقررات وزارت علوم نمیتوانند کمک هزینه تحصیلی دریافت کنند، ارز دولتی می فروشند.

اما، مبلغ بورس هزینه بسیاری از دانشجویان را که تنها و یا با دوستان زندگی می کنند نمی پوشاند و به این جهت می بینیم که ۶۱ درصد گروه مورد بررسی کار می کنند (مرتب یا غیر مرتب).

رساله می گوید:

۱۸ درصد دختران و ۴۳ درصد پسران بطور منظم و یا غیرمنظم کار می کنند. مشاغلی که این دانشجویان بدست می آورند عبارت است از نگهبانی شب در هتل ها، ظرفشویی و پذیرائی در رستورانها، بچه‌داری و نظافت و رفت و روب خانه‌ها و یا موءسسات، تاکسی رانی، پادویی، توزیع اوراق تبلیغاتی و غیره... طبعا"، وقفه در تحصیل و پیشرفت کند، در این گروه که ناچار از تاءمین معیشت اند بیشتر به چشم می خورد. بررسی همچنین نشان می دهد که شماری از دانشجویان، چون کار نسبتا "مطمئنی بدست می آورند، عملا" ترک تحصیل می کنند.

فعالیت سیاسی

بررسی، نشان می دهد که گروه مورد تحقیق، اشتیاقی به فعالیت های سیاسی و مبارزه با رژیم استبداد دینی ندارد. جمع کل دانشجویانی که به پرسش: "فعالیت سیاسی دارید یا نه؟ اگر آری با کدام گروههای سیاسی همکاری می کنید و به چه منظور و هدفی؟..." جواب مثبت داده‌اند ۲۱ نفرند.

اما پرسش های بعدی در همین زمینه که: "میزان مشارکت شما در فعالیت های عملی سیاسی و اقداماتی که در راه افشاء رژیم استبداد دینی حاکم برایران بعمل آورده‌اید؟..." روشن می کند که از جمع همین ۲۱ نفر فقط دو نفر (دو دختر دانشجو) از طرفداران سازمان مجاهدین خلق اند که می گویند: "گاه اعلامیه های سازمان را پخش می کنیم، در تظاهرات شرکت کرده‌ایم و چند بار هم روزنامه مجاهد فروخته‌ایم."

و ۶ تن دیگر که از جمله طرفداران نهضت مقاومت ملی اند گفته‌اند: "در چند جلسه سخنرانی شرکت جسته‌ایم. در مراسم بزرگداشت جنبش مشروطیت شرکت کردیم... نشریات نهضت را می خوانیم و در حوزه‌های تعلیماتی نهضت حاضر می شویم..."

هشت تن دیگر طرفداران چریکهای فدایی خلق - اقلیت - حزب توده (یک نفر) و "پیکار" اند. اینان نیز فعالیت جدی ندارند. گاه با دوستان دیگر بحث می کنند. اگر روزنامه‌ای وابسته به این سازمان ها بدستشان برسد، می‌خوانند و در بزرگداشت ها و جلساتی معدود شرکت کرده‌اند. و بالاخره ۵ تن دیگر از دانشجویان (۲ دختر و ۳ پسر) خود را طرفدار جمهوری اسلامی، معرفی کرده‌اند.

اما، پاسخ اکثریت مطلق این دانشجویان، به پرسش های مربوط به فعالیت های سیاسی و مشارکت در امر رهایی ایران، پاسخ هایی در خور تاءمل و بررسی است: "کار ایران دست ابرقدرت هاست + آنها که خمینی را آورده‌اند، خودشان بموقع او را برمیدارند + به او و پوزیسیون امیدی ندارم + یک شبه نمی توان مبارز سیاسی و حزبی شد + چه دستگاهی به ما آموزش سیاسی و حزبی داد که امروز از ما جوان ها متوقع اند + نمیشود هم درس خواند و هم مبارزه سیاسی کرد + برای براندازی رژیم خمینی مبارزه سیاسی فایده ندارد، باید ملت را مسلح کرد و جنگید و..."

رساله تحقیقی در بخش ملاحظات خود در زمینه تمایلات سیاسی و فعالیت سازمانی این جوانان، اشاراتی بمنظور روشن تر کردن داده‌های متن بررسی دارد:

"بی گمان، شماری از افراد گروه بعلت ترس از عکس العمل های خصمانه رژیم خمینی، به شرح دقیق وابستگی های سیاسی خویش نپرداخته‌اند در این مورد، چه بسا اکثر دانشجویانی که از ارز تحصیلی استفاده می کنند عقاید سیاسی و فعالیت هایشان را کتمان کرده‌اند. با این حال این حقیقت از بررسی پرسشنامه‌ها آشکار می شود که بیشترین شمار از افراد گروه در جریان رویدادهای میهن قرار ندارند، خبرها و حوادث را دنبال نمی کنند، با ادبیات سیاسی بیگانه‌اند و در بعض موارد دچار چنان نوعی بی اعتنائی و بی خبری از مسائل ایران هستند که تاءسف برمی‌انگیزد..."

محققان جوان، در بخش تکمله بررسی که نوعی استنتاج از داده‌های تحقیق است، نشانه‌های جدا افتادگی و ریشه‌کن شدگی را در این گروه موردبررسی، جستجو می کنند و نتیجه می گیرند:

"بی علاقگی و بی تفاوتی اکثریت این گروه نسبت به مسائل جهانی بهمان اندازه درخور تاءمل است که فاصله‌گیری غم‌انگیز آنان از آنچه که در ایران می گذرد. آنها دقیقا" نمی دانند چند سال است که جمهوری اسلامی در ایران به قدرت رسیده است (۳۸ درصد جواب داده‌اند ۹ سال، ۲۱ درصد گفته‌اند چهار سال و ۲۶ درصد گمان می کنند که ۵ سال است حکومت اسلامی برایران حاکم شده است) جز نام خمینی و خامنه‌ای و رفسنجانی، از دیگر مسئولان درجه اول حکومت استبداد دینی، نام و نشانی نمی دانند و فاجعه جنگ ایران و عراق نیز ظاهرا" آزارشان نمی دهد، چون ۶ درصد گروه گفته‌اند: "مگر جنگ تمام نشده است؟". ۱۲ درصد دانشجویان ایرانی از اشغال خرمشهر و رهایی آن بی خبر بودند و بالاخره ۴ درصدی که کمابیش از رویدادهای و خامت بار جنگ آگاهی نسبی داشته‌اند از آن بوده است که برادر، عمو و یا خویشاوندی دیگر از آنها مستقیم و غیرمستقیم در جنگ شرکت دارند.

این بریدگی و انقطاع از مسائل ایران گویای فاجعه‌ای تلخ است. جوانان ایرانی (دست کم این گروه مورد بررسی) بعلت پشت سر گذاشتن وطن، گویی دیگر هیچگونه وابستگی ملی و عاطفی با سرزمین پدری ندارند. ایران، برای آنها کشوری دوردست است، که اگر نامی از آن در بخش های خبری رادیو تلویزیون فرانسه بگوششان نخورد، فراموش شده بنظر می آید.

مطبوعات فرانسوی نیز برایشان جاذبه‌ای ندارد. برخی از آنها، گاه مجلات هیجان انگیز را ورق می زنند.

اما روزنامه‌های سیاسی فرانسه، توجهشان را جلب نمی کند. (۳ درصد گفته‌اند، گاه وقت ها به روزنامه‌های یومیه فرانسه نگاهی می اندازند. ۵ درصد هرگز یک مقاله کامل از یک روزنامه فرانسوی را نخوانده‌اند، اما ۱۲ درصد بیش از یک بار مجلات هیجان انگیز سینمایی، سکسی و یا جنجالی را خوانده‌اند)

فرهنگ ملی

جزوه تحقیقی، درمورد وابستگی های این جوانان با فرهنگ ملی اطلاعاتی غم‌انگیز بدست می دهد. دو محقق جوانی که این رساله را تهیه کرده‌اند، "انفصال فرهنگی" گروه را "فاجعه‌بار" توصیف می کنند.

رساله می گوید:

"فارسی نویسی ۷۲ درصد جوانان مورد بررسی، چنانکه از پاسخ هایشان برمی آید، حتی درحد فارسی نویسی نوآموزان نیست. اغلاط املایی و گسیختگی جملات درحدی است که نشان از جدایی کامل این جوانان با ادبیات فارسی دارد..."

داده‌های دیگر رساله درموضوع وابستگی های فرهنگی، این نتیجه‌گیری را تاءئید می کند:

"۲ درصد از جوانان به کمک بستگان و یا دوستان، چند بار غزلهای حافظ را خوانده‌اند. گلستان سعدی، اثری تقریبا" ناشناخته است، زیرا ۸۲ درصد در پاسخ به این سئوال که "گلستان و بوستان و سیاستنامه و تاریخ بیهقی را می شناسید؟" جواب گفته‌اند: "گلستان سعدی را می شناسیم، اما تقریبا "یک فصل آنرا همنخوانده‌ایم. بوستان و سیاستنامه و تاریخ بیهقی را نمیدانیم چیست و از کیست..."

گسیختگی فرهنگی جوانان در بی مهری آنان نسبت به متون و آثار ادب فارسی خلاصه نمی شود. آداب و رسوم ایرانی را نیز یا نمی شناسند و یا اشتیاقی در آنان برنمی انگیزاند. در زمستان امسال، فقط ۴ درصد آنان شب یلدا را با دوستان و در کنار سفره شب یلدا گذراندند، اما غزلیات حافظ در شب یلدایشان جایی نداشت. فقط ۲۱ درصد این جوانان سال پیش، سفره هفت سین گسترده بودند و بالاخره روز سیزده بدر را بیشترشان هرسال فراموش کرده‌اند و لباس نوی عید نیز جایی در نزد آنها ندارد.

سالهای آینده

با چنین گسیختگی غم‌انگیز، پاسخ های این جوانان درمورد بازگشت شان به وطن پس از پایان تحصیل، حیرت‌انگیز نیست. رساله تحقیقی در این باب می گوید:

"۵۸ درصد صراحتا" و با قاطعیت جواب داده‌اند: نه، برنمی گردیم. ۱۲ درصد گفته‌اند: اگر شغل خوبی بدست آوریم باز می گردیم. ۲۱ درصد به این سئوال پاسخ ندادند و بالاخره بقیه گروه - ۹ درصد - جوابی داده‌اند که مضمون کلی آن چنین است: پادوئی در فرانسه را به هرشغلی در وطن ترجیح می دهیم..."

این درست که ایران امروز در زیر سیطره خوفناک ملایان حاکم، سرزمین مطبوعی نیست، اما وقتی جوانان ایرانی در بارهٔ بازگشت به وطن مورد سئوال قرار می گیرند، چنین طرد ورد و بی مهری نسبت به سرزمین پدری، ملال آور می‌شود. آنها - گروه موردبررسی - برای رهایی وطن مایه‌ای از خود نمی گذارند. در تحصیل کوشا و موفق نیستند، با فرهنگ ملی بیگانه مانده‌اند، آداب و سنن ایرانی را فراموش کرده‌اند و علاوه بر آن در هیچ گوشه‌ای از قلبشان غم ایران و اندوه ویرانی سرزمین پدری نمی خلد. گویی، ایران سرزمین ناآشنا، غریب و مهجور برایشان است. سهم خود را هم در رهایی و هم در بازسازی ایران به یاد نمی آورند و دین شان را نسبت به ملتی که از میان آنها برخاسته‌اند به هیچ می گیرند.

بررسی دوجوان ایرانی - اگرچه به تصدیق خودشان نمی توانند ملاک کامل برای ارزیابی همه جوانان ایرانی مقیم پاریس باشد - هشداردهنده است. گناه از کیست که جوانان ما در خارج از کشور به گسیختگی هویت و بریدگی از اصل دچار آمده‌اند؟ تردیدی نیست که جدا ماندن اکثریت گروه از خانواده (پدر و مادر) و نگرانی هایشان در بارهٔ آینده و فضای آسیب پذیر ذهنی شان از جمله علت های این ناهنجاریهاست، اما در این میان نباید بر بی توجهی و بی تفاوتی میانسالان و سالخوردگان ایرانی مقیم پاریس انگشت گذاشت؟ آیا سازمانهای ملی مقاومت نباید خود را سرزنش کنند که جوانان را از مرافقت و یاریهایشان محروم گذاشته‌اند؟...

هرچه هست، این رساله بخشی از واقعیات تلخ را بازمی تاباند، این رساله می تواند سرآغاز کوشش های دیگر برای بازشناسی و نزدیکی با جوانان ایرانی در خارج از کشور باشد. آنها براستی نیازمند مدارا و آموزش و بازسازی شخصیت هستند. آنها اگر با ادب و فرهنگ ملی بیگانه مانده‌اند، چه کسی میتواند با سربلندی به این سئوال جواب دهد که: در پاریس تاکنون چندانجمن و سازمان و محفل برپا شده است که بتواند جوانان را جذب کند؟

بزرگسالان و سالخوردگان ایرانی مقیم پاریس که در میان آنان ادیب و شاعر تاریخدان و نویسنده و محقق فراوانند چه کرده‌اند تا جوانان ما این چنین سردرگم و سرگشته و رها شده بار نیایند؟ مبارزه و مقاومت علیه استبداد دینی، با پرورش فرهنگی جوانان، ملازم است. اینان اگر اسطوره‌های مقاومت ایرانی را بشناسند، مبارزطلبی فرهنگ ایرانی را دریابند، با خواجه حافظ و مولانا دیدارها داشته باشند، حماسه سرای طوس را در صحنه‌های برانگیزاننده شاهنامه چشم درچشم با زبینند و تیمار خواری صادقانه بزرگسالان را در انتقال این میراث شاهد باشند، یقین است که چنین بی تفاوت و بیگانه و ره‌زده بر جای نخواهند ماند.

www.iran-archive.com

آقای جمالزاده، این نعمت به شما ارزانی!

بقیه از صفحه ۱

مصاحبه‌کننده، درمقدمه، توضیح می دهد که این مصاحبه، اخیرا" درژنوصورت گرفته‌وازروی نوارپیاده شده است. سپس می‌افزاید:

" باجمال زاده دوبارگفتگوداشته‌ام. یک بار به سال ۱۳۶۱ که‌بعنوان‌سرپرست هیاءت ایرانی برای شرکت درکنفرانس حقوق بشرسازمان ملل به‌ژنورفته‌بودم ویک بارهم چندماه‌پیش‌که‌برای دیدار شیخ عمرالتلمسانی، رهبر۸۰ سالهٔ اخوان المسلمین دربیمارستان، به لوگانو رفته بودم."

من ازشخصیت مصاحبه کننده، که‌بعنوان مدیرتروریسم جمهوری اسلامی دراروپا شهرت استواری یافته است ومقاصد عالیه وی ازسفربه‌ژنو، چیزی نمی گویم. آقای جمالزاده مختارند باهر که میخواهند، ازکس وناکس، مصاحبه‌کنند اما شایسته نیست هرچه‌میخواهند بگویند

آقای جمالزاده مصاحبه‌را اینطورآغاز می کنند:

" خیلی متشکرم که‌ازمن پیرمرد یاد کرده‌اید. من الان ۹۶ سال دارم ودراین سن، وقتی می بینم شما ازراه‌دوربه دیدنم می آئید خیلی خوشحال می‌شوم. درموردانقلاب اسلامی ایران، من قبلا" هم‌خدمت شما نوشته‌ام‌که‌گمان نمی کنم تازنده‌ام درعقیده‌ام تغییرپیدابشود. این انقلاب نعمت خدائی برای ملت ایران بود."

برای ما ایرانی ها - به‌رغم ایشان، که خواهیم دید اکثریت بلکه‌تمام ما را فاسدمی دانند - کهولت بخودی خود، درخوررعایت است. بخصوص کهولت نویسنده‌ای که خدمتش به ادبیات جدید ایران قابل انکارنیست. ولی باتوجه به‌اینکه آقای جمالزاده انقلاب اسلامی را " نعمت خدائی " دانسته‌اند وهمین انقلاب اسلامی، بارها وبارها، همسالان ایشان رادربرابر آتش جوخه‌اعدام قرارداده است، تصورمی‌کنم‌مجازباشم‌ازاین رعایت بگذرم وخلافگوئی های ایشان را بحضورشان یادآوری کنم‌وبگویم‌که‌بعکس ایشان که"گمان نمی کنند تازنده‌انددرعقیده‌شان تغییری پیداشود " بنده به قرائن بسیاراین گمان رامی کنم.

این مصاحبه عمدتا" ازدوبخش تشکیل می شود: بخشی به‌تجلیل انقلاب اسلامی وتکریم فهم‌ودرایت ودانش آقای خمینی وبخشی دیگر به‌تاءکید بر فساد بی نهایت ملت ایران، ازشاه وگدا، اختصاص دارد.

درمقام تجلیل ازانقلاب اسلامی، آقای جمالزاده، گذشته ازاینکه معتقدند " این انقلاب نعمت خدائی برای ملت ایران" بود، برای مراحل مختلف انقلاب وآغازکار دادگاههای انقلاب، کلاه ازسر برمی دارند:

" البته انقلاب اسلامی که‌پیروزشد، در چندماه اول بسیاربسیارشهرت خوبی در دنیاپیداکرد. بعد کم‌کم وقتی که انقلاب واقعی شروع شد، یعنی اشخاص مقصررا به‌محکمه کشاندند، استنطاق کردند، تعزیر یاتنبیه کردند، دادوبیدادشروع شد. این دادوبیداد که بلند شد، علتش این بودکه‌شمادشمنان زیادی داشتید که ازایران فرارکرده بودند، همه‌پولداربودند، عموما" با سوادبودند، زبان های خارجی را می دانستند، باروزنامه‌نویس‌ها زود می توانستندتماس پیداکنند..."

ودرجای دیگربه‌کمالات امام خمینی متذکر می شوند:

" امام آدم ملاوحکیمی است.. من کتابهای امام رامی خوانم وگاهی تعجب می کنم ازاین حرفهای مزخرفی که دشمنان می زنند. امام آدم باهوش وسیاسی دان، بافهم وبه‌عقیدهٔ من ناچیز، آشنابارموزسیاست است."

وآنگاه درجواب حجت الاسلام که می‌پرسد: بنظرشما این انقلاب اسلامی بود یا ملی - تمام انقلاب‌های تاریخ ایران رامذهبی معرفی می کنندو:

" سرانجام انقلاب ۲۲ بهمن به‌رهبری امام خمینی، همه‌وهمه‌انگیزه مذهبی داشته ودرهمین انقلاب اسلامی دوست و دشمن به‌نقش تعیین کننده‌روحانیت اعتراف دارند. پس این انقلاب اسلامی بود که‌توانست‌آن دستگاه فاسدریشه‌دار رانابود کند. البته اگر مراد از انقلاب ملی به‌معنای شرکت همه مردم ایران باشد، بلی همه‌شرکت‌کردند ولی میدانیم که‌اکثریت مردم ایران مسلمانند وباهدف اسلامی انقلاب‌کردند."

ودریکی ازنامه‌های مندرج، می نویسند:

" ... دراین چکیده، این حقیرسراپا تقصیراسم آقای خمینی رانیاورده‌ام با آنکه‌ارادت بسیارمحکم وخالصانه‌بحضور انورش دارم، فکرکردم‌کسی نتواندبگوید باز بایک متملق دروغی وچاپلوس دمدمی طرف شده‌ایم."

وحراج مدح وثنا رابجائی می رسانند که بلافاصله خطاب به‌حجت الاسلام‌می گویند:

" شماکه‌سرکارهستید، طرفدار دین و ایران هستید، طرفداران قانون و اخلاق هستید."

ودررهگذرتحلیل انقلاب اسلامی، درباره‌ٔ مخالفان انقلاب فتوای صریحی میدهند:

" آنهائی که منافعشان راازدست دادند وفرارکردندمخالف انقلابند."

وبراین معنا آنقدرپا می فشارند، که مصاحبه‌کننده، حجت الاسلام خسروشاهی، سعی درتعدیل نظرایشان می کندوبین عملهٔ ظلم وکارمندان ادارات تمیزی قائل می شود:

" روشنفکرجماعت‌اخته غرب‌زده که بخاطر ودکایش به‌خارج فرارکرد ودر اینجاقیافه‌اوپوزیسیون بخودگرفت، این هادرآن زمان اکثریت یاحقوق‌بگیر اداره‌بودندویاعملهٔ آماتور ظلمه و امروزهم به‌جای خدمت به همین خلق از پشت به‌انقلاب ومردم خوب ما خنجر می زنند وتوجیه تبهکارانی چون علی امینی وشاهپوربختیاریادیگران شده‌اند."

من ازاین قسمت می گذرم چون آقای جمالزاده اولین نفری نیستندکه به مصلحت وقت، به‌اینگونه‌مداحی ها پرداخته‌اند. آنها واینها به‌یکدیگر ارزانی!

اما قسمت دردناک مصاحبهٔ ایشان آنجائی است‌که برفساد همه‌جانبه‌وهمه‌گیرملت ایران ازآغازتاامروزتاءکیدمی‌کنند:

" ماهزاروچهارصدسال است‌که‌مسلمانیم، مدام وعاظ وروءسای مذهبی مادرمساجد، درماه رمضان، درماه محرم وصفر، گفته‌اند فلان بکنید، نیکوباشید، متقی باشید، امادراکثریت، متقی نشدیم، روزبروزکافرترشدیم، بمعنی تمام این لفظ ماکافرشدیم. ما می‌گوئیم بی مایه فطیراست، باپول بالای سبیل شاه می شودرقصید ضرب‌المثل های ماتمام وتمام دال برفساداست. فساد اخلاق مرض مزمنی است. برای اینکه این فسادی که مادرآن هستیم تازه بوجود نیامده، قرن هاست‌که ما فاسدیم. شمادرزندگی پادشاهان ایران، که من مشغول جمع آوری هستم واگرعمر باقی باشد می خواهم آنرابه اسم " دیوان مظالم" به‌چاپ برسانم چیزهائی می خوانید که اصلا" باور کردنی نیست..."

و آنگاه ازفسادپادشاهان گذشته به محمدرضاشاه می رسند:

" این آدم‌های فاسدامروزمخالف انقلابند البته من عقیده دارم که شخص محمد رضاشاه درراءس فساد قرارداشت واگر انقلاب نمی شد، حتی همه‌دهاتی های ما هم فاسد وخیانتکارمی شدند."

وپس ازنقل حکایتی ازیکی ازرجال فاسد رژیم گذشته، قبا را به‌تن بقیهٔ افراد ملت هم می پوشانند:

" درهرصورت فساددرایران بی نهایت زیاداست، انقلابیون ایران خیال می کنند که‌باچوب وفلک واینجور چیزها می شودجلوی فسادراگرفت - چند نفرفاسدرامی شود کشت؟ - اکثریت، تمام مافاسد هستیم."

که‌دراینجا تلویحا" تنها "انقلابیون" راازپهنهٔ فسادسراسری ملت مستثنی می کنند.

آقای جمالزاده، بعدازاین ادعانامه بی رحمانه علیه ملت ایران، به شرح گرفتاریهای خوددرراه‌مبارزه بافساد می پردازند.

" من کتابی نوشته‌بودم راجع به " خلقیات ما ایرانیان". درایران قدغن شد. درزمان قبل ازانقلاب مرا خیلی اذیت‌کردند، دوسال من پاسپورت نداشتم، دریک راپورت رسمی نوشتند جمال زاده نه‌فقط خائن بلکه جانی است. این کتاب رابه‌تازگی درامریکا دوباره چاپ‌کرده‌اند، توسط یک ناشر ایرانی، همان ناشرقدیم من که‌نامش معرفت‌است. این مسائلی که‌واقع شد، راپورت‌هائی که‌ازطرف ادارهٔ سانسور به هیئت‌وزراء رفت، خودسانسورکننده کپی گزارش‌رابرای من فرستاد، درآنجا چاپ‌کرده‌اند... فساددرایران بیش‌از آن هست‌که‌ما فکرمی کنیم. در کتاب " خلقیات ما ایرانیان" این مسئله را تااندازه‌ای نشان داده‌ام ازروی‌اسنادی که خودایرانی ها یافرنگی ها نوشته‌اند. من آنها راجمع آوری کرده‌ام. اول راجع به‌محسنات اخلاقی ایرانی هاست، برای اینکه ایرادنگیرند، باوجوداین پدر مرا درآوردند."

درمقوله‌فساد ایرانیان از آغازتا انجام، به فساد ایرانیان درزمان ساسانیان وحمله اعراب می پردازند:

" نگونسارشدتخت ساسانیان - از آن زشت‌کردارایرانیان... حرف‌حق این است‌که خودفردوسی دراواخرشاهنامه، اخلاق ایرانیان راازبان رستم، رئیس لشکر ایرانی که‌مقتول شد، مردبسیار بافهمی بود، بادربارنمی ساخت. مثل همیشه آدم‌های خوب بادربارنمیتوانستند بسازند..."

***

اجازه‌می خواهم‌بمناسبت فتوای ایشان برفساد" اکثریت‌بل تمام مردم‌ایران"، بانهایت تاءسف - علیرغم حقوق صحبت ومجالست‌گذشته - موضوعی رابه خاطرهٔ ایشان یادآوری نمایم وشمه‌ای ازماجرای گرفتاری های ایشان را بازگوکنم.

بنده، بعدازمدتها آشنائی مکاتبه‌ای باآقای جمالزاده، بیست سال پیش، درسال ۱۳۴۵، که درژنوقنسول بودم سعادت دیدارشان راپیداکردم.

آن موقع، آقای جمالزاده درنمایندگی دائمی ایران دردفتراروپائی سازمان ملل متحددرژنو، سمت رایزن فرهنگی داشتند وازحقوق ومزایای دیپلماتیک استفاده‌می کردند. این پستی بود که بخاطرایشان ایجادکرده‌بودند. زیرا نمایندگی ایران دردفتراروپائی‌سازمان ملل متحدکارفرهنگی نداشت وامور فرهنگی باسفارت ایران دربرن بود. وهیچ لازم به‌یادآوری نیست‌که‌اینگونه پست های بدون میزومشمول حقوق ومزایا، به‌دستوروفرمان محمدرضاشاه ایجاد می شد ولاغیر. وآن موقع، تاآنجا که بنده بیاد دارم، آقای جمالزاده، با سخنرانی وبحث درمجالس ومحافل، نسبت به این لطف، تاسرحد امکان و اقتدارخود، حقگزاری می کردند.

درنتیجه وقتی حجت الاسلام خسروشاهی، درمقاله‌مندرج درهفته‌نامهٔ گلچرخ - یقینا" براساس اظهارآقای جمالزاده -

بقیه درصفحه ۵

www.iran-archive.com

پایان دیکتاتوریها ؟

دیکتاتورها یکی پس از دیگری سقوط می کنندواز تخت به زیرمی افتند. " ب . ب دگ "هائیتی پیش از آن که خشم کوه شکن سوگواران این سرزمین ، طناب را برگردنش بیآویزد ، آسیمه سر می گریزد و " فردیناند مارکوس " رئیس جمهوری مادام العمر فیلیپین نیز که هرگز غروب آفتاب قدرت ویرانگرش را حدس نمی زد- به همراه نودتن از شرکای بارگاه جهنمی اش ،بیماروترسخورده وسرافکنده از سرزمینش اخراج می شود. قرن بیستم ، این چنین به آخر می رسد وبساط خودکامگان را برمی چیند تا انسان قرن دیگر ، اسارت وبردگی پدرانش را ،میراث خوار نباشد.

چینی ها ، آن دیوار نفوذناپذیروباستانی خودرا فرومی ریزندوبرفرهنگ ودمکراسی غرب آغوش می گشایندوبی اعتنا به اندرزهای نه چندان حکیمانهٔ " رئیس مائو"- راک اندرول وهالیوودوهمبرگروکوکاکولا راکشف می کنند واین بار نه برای "کاپیتال " رفیق کارل مارکس- که برای کاپیتال وسرمایهٔ عموسام و یارانش ، هورا می کشند. درسرزمین های آنسوی پرده آهنین ، ازفضای بازسیاسی سخن می گویند و تئوریسین های عتیقه ومومیائی شده جای خودرا به جوان ترها می دهند تا با دمیدن نفس لیبرالیسم سیاسی وفرهنگی واقتصادی ، به پیرفرتوت وبیمار " دیکتاتوری پرولتاریا " جانی تازه ببخشند. آنان که با هوش تروعاقل ترند ، پوست می اندازندوساعت خودرا به وقت گرینویچ - به وقت دههٔ هشتادمیلادی میزان می کنند تابدین وسیله ازسقوط خود جلوگیری کنند ، وکودتان وفرومایگان که همچنان کوردلانه زورمی گویندوبساط نکبت بارخودرا جاودانه می دانند. یکی پس ازدیگری ، ازخرمراد به زمین درمی غلتند.

آری ، انسان پایان قرن بیستم ، قرن صعود به بلندای دانش وترقی وشکوه - قرن بلندترین پرواز به جانب دورترین ستارگان کهکشان - دیگر به اسارت وبندگی وفرومایگی تن درنمی دهد. چنین انسانی ، شایسته آزادزیستن ورهاشدن اززنجیرهای کهن بردگی وطلسم های شوم تاریخی ست. قرنی که دیگر ، جای رشدونمو ماموت هایی ازجنس خمینی وقذافی نیست. فردا ، ازآن آزادگان است ، وهیچ مکتبی ، چه زمینی وچه آسمانی - نمی تواند ، این انسان رهاشده را ، دوباره تخت بند شکنجه کند و اورا ازآتش دوزخ مکتبی والهی بترساند و در قربانگاه ، به نام این مکتب اسارت وآن دین و روش شهادت این پیامبر زمینی وآن رسول آسمانی گردن بزند. نه! دیگر، جهان برای رسوایان و خودکامگان ، جای امنی نیست وازهمیشه ، تنگ تر و کوچک ترشده است.

درچنین فصلی اما ، خمینی ، این آخرین بازماندهٔ شرورترین جلادان تاریخ ، بی آن که ازسقوط محتوم زورگویان دیگردرس عبرتی بگیرد ، همچنان سازناکوک وبدصدای خودرا می نوازد. با اینهمه ، صدایش لرزان ترونومیدتر ازهمیشه است. نا امام کودک کش اگرچه به روی نامبارکش نمی آورد ، اما پیداست که دیگرهمچون هفت سال پیش ، اعتماد به نفس ندارد و به بقاودوام بارگاه جهنمی اش مطمئن نیست! وازاین روست که درنطق کذایی "یوم الله اش"، جز تکرار هذیان های شریکش رفسنجانی که امروز به صورت رهبرواقعی حسینیهٔ جماران درآمده است ، حرف دیگری ندارد.

روح الله خمینی چنان رسوا وبخت برگشته شده است که برای نشان دادن حقانیت ومحبوبیت رژیم آدمخوارش ،ازعبای خونین خامنه یی آویزان می شود وبااشاره به ماجرای ساختگی استقبال مسلمانان پاکستان ازاووبوسیدن شیشهٔ اتومبیلش - ازریگان ومیتران وگورباچف وملکه الیزابت دوم دعوت می کند که اگرجزنفرآخر، باقی مردندوراست می گویند ومعتقدند که محبوب ومورد علاقهٔ جهانیان اند - با ماشین های خود به خیابان بیآیند وآنگاه باچشمان خود، شهرت ومحبوبیت سوارهٔ نظام جماران را ببینند. کودک کش جماران به آنان اطمینان می دهدکه ماجرای پاکستان هرگز تکرارنخواهدشد وهیچ ماجرا حمقی،شیشه اتوموبیل هایشان را بوسه باران نخواهدکرد. اما کافی ست که درهمین لحظه ، رئیس جمهوری محبوب خمینی وارد صحنه بشود وهزاران لب و لوچه را به دنبال شیشه های اتوموبیلش بکشاند. کودک کش جماران که اینک ازهمیشه تنهاتر و وامانده تر بنظرمی رسد - انگارزیادهم به این شرط بندی وپیروزی بساطش مطمئن نیست ، چراکه در این دم آخر ، برای مردم حکم شرعی تعیین می کند و مراقبت ازاین رژیم آدمخواررا واجب شرعی می خواند وازهمهٔ مسلمانان جهان می خواهدکه با چنگ ودندان ازسقوط بارگاه جهنمی اش جلوگیری کنند. روح الله خمینی برای بقای ننگین خود، حکم جهادمادرمی کند و با نفس هایی که به شمارش افتاده وچندروزی بیشتر مزاحم این دنیا نیست ، به مردم می گوید:

- به لطف انقلاب اسلامی ، شما ازمراکزفحشا به مراکز خدا برگشتید.

- میگوید این انقلاب باطنی بود وبا انقلاب های شوروی وفرانسه فرق بسیاردارد. راست می گوید ، چراکه دیگران بخاطر آزادی ورفاه وزندگی بهتر، دست به شورش وانقلاب زدند. درحالیکه ، پیرجماران بخاطرزشت کردن چهرهٔ جهان وبیگناهان را به قربانگاه فرستادن ، این بساط لعنتی را برپا داشته است. اما ، کسی که این چنین ازانقلاب باطنی سخن می گویدوآن را فنا ناپذیرمی خواند ، با درماندگی وهراس هشدارمی دهدکه:

- فکرفردا باشیم. نبایددل خوش کنیم که وضع حاضر چه هست. بلکه بایدنگران وضع آتیه باشیم.

روح الله خمینی ، ترسخورده و وحشت زده ،خطاب به مردم چنین می گوید:

- همهٔ آحادمردم تکلیف دارند برای حفظ جمهوری اسلامی . واین تکلیف یک واجب عینی ست وازاهم واجبات است وازنماز هم اهمیت آن بیشتراست. برای این که این حفظ اسلام است واین تکلیف همهٔ دنیاست ودرراس واجبات دنیا واقع شده است وآن مسلمانی که درآفریقا هم هست ، حفظ جمهوری اسلامی برا وواجب است. شما هم اگربخواهید انسان باشیدو ارزش انسانی داشته باشد وکارهایتان به نتیجه برسد بایدازهوای نفسانی دست بردارید.

روح الله خمینی ، همان کسی که پیش ازقدم گذاشتن بر خاک وطن درهم شکستهٔ ما ، گفت کمترین احساسی نسبت به ایران ندارد یکباردیگرتاکید می کند که : " ماکشوررا کشورایران نمی دانیم - ماهمهٔ ممالک اسلامی راازخودمان می دانیم - مادفاع ازهمهٔ مسلمین رالازم می دانیم واگرچنانچه دستمان برسد باهمهٔ جابران دنیا معارضه می کنیم وما نمی توانیم بین مسلمانی که درحبشه است ، با مسلمانی که دراینجاست فرق بگذاریم."

آری ، این هذیان ها رابرزبان می آورد ونفس های آخر رافرومی دهد. بی آنکه بداند ایران هرگزکشور اووجلادانی ازجنس اونبوده ونیست وهرگزنخواهدبود. ایران ما ، ایران آزادگان ومیهن شیدایان برجای می ماندوحتی اگرهمهٔ سرزمین های اسلامی ومسیحی و بودایی ومارکسیستی هم اراده کنند که روح الله خمینی وهمدستانش برشخگاه خون وجنون بمانند- این بساط انسان کش ، روزی نزدیک سرنگون خواهدشد. تاریخ چنین می گوید.

گفتارراديوايران

آقای جمالزاده ،این نعمت به شما ارزانی!

بقیه ازصفحه ۴

مینویسد که " برخلاف تصوربعضی ها ، هرگزحقوق بگیرهمایون یا جزء ابواب جمعی ظلمه یا عملهٔ آماتورآنان نبوده است" ، ووقتی خود آقای جمالزاده ، درجواب این سئوال که چرا به ایران نیامده اید، میگویند:" من دررژیم سابق اگربه ایران می آمدم ، یادرگوشهٔ زندان می پوسیدم یاآدمی بودم پولدار" ،بایداجازه بفرمایند که بی تاءمل شق دوم را بپذیریم.

بگذریم. اواخرسال ۱۳۴۶ یااوائل سال ۱۳۴۷ بودکه شنیدیم ناگهان ازمرکزبه نمایندگی ایران درسازمان ملل متحد دستوری رسیده که آقای جمالزاده دیگردرآن نمایندگی سمتی ندارند و باید گذرنامه ایشان ازدیپلماتیک به گذرنامه عادی بدل شود. علت رااینطرف وآنطرف تحقیق کردیم. معلوم شد به دنبال انتشارکتاب"خلقیات ایرانیان" بوده است. درآن موقع سانسورکتاب بسختی اجرا می شد. ولی کتاب ایشان از سانسورگذشته ومنتشرشده بودوخیلی هادم آن راخوانده بودند. ازقرار، درآن ایام که جنگ لفظی بین رادیو قاهره و رادیو تهران درکمال شدت جریان داشت ، مصری ها دربرنامه مخصوص ایران،هربار قسمتی ازاین کتاب رامی خواندند و یادآوری می کردند که این را ما نمی گوئیم، این رایکی ازبزرگترین نویسندگان معاصرایران نوشته است. این خواری وخفتی که رادیوقاهره بر ملت ایران ، باستنادکتاب آقای جمالزاده ، روامیداشت ، بسیاری را سخت آزرده خاطر کرده بود. ظاهرا "یکی ازمسئولان وزارت اطلاعات ، دراین مورد گزارشی به شاه داده وشاه دستورعزل ایشان راصادرکرده بود.

بهرحال دونفرازاعضاء عالیرتبه نمایندگی به منزل ایشان رفتند وبا ادب وعذرخواهی موضوع رابیان کردند. ازآنها شنیدم که آقای جمالزاده خواهش کردند که تبدیل گذرنامه ایشان از دیپلماتیک به عادی مدتی به تاءخیر بیفتد تاایشان بتوانند اتوموبیل و یااثاثه ای راکه با معافیت دیپلماتیک وارد کرده بودند ، بدون پرداخت گمرک بفروشند. آن ها هم این مراعات را درحق ایشان کردند.

بنده امروز، بیش ازهرکس حق دارم از اینکه ایشان میفرمایند" دوسال من پاسپورت نداشتم" حیرت کنم. چرا؟ برای اینکه همان پاسپورتی راکه میفرمایند نداشتند، من به ایشان دادم. توضیح آنکه بعدازسررسیدن مهلت موردتقاضا ، آقای جمالزاده ، به قنسولگری آمدندکه گذرنامه دیپلماتیک را پس بدهندوگذرنامه عادی دریافت کنند. در این ملاقات نامه ای را به من نشان دادندوآنرادلیلی اضافی برفساد اخلاقی ایرانیان دانستند.

درموردنویسنده نامه زیادهم بی حق نبودند. زیراشخصی که گزارش کتاب " خلقیات ما ایرانیان " رابه مقامات بالاداده بود، رونوشتی ازگزارش خودرا بضمیمه نامه ای به نهایت دورازادب ، برای ایشان فرستاده بود. این نامه تند و دورازادب واقعیتی است. ولی آنچه واقعیت ندارد اینست که آقای جمالزاده می گویند " من دوسال پاسپورت نداشتم"، این خلاف واقع است ، زیرا پاسپورت عادی رامن بحضورشان تقدیم کردم. ظاهرا" گله شان ازاین است که چرا دوسال پاسپورت دیپلماتیک نداشته اند وازمزایای دیپلماتیک محروم بوده اند وآنجائی هم که می گویند " پدرمرا درآوردند " مقصودایشان، برنگارنده این سطورروشن نشد. چه در این دوسال کسی کاری به ایشان نداشت. باحقوق بازنشستگی سازمان بین المللی کار، زندگی مرفهی می کردندوبه نامه نویسی برای جبران مافات مشغول بودند.

بنده یکی ازاین نامه ها راکه به مرحوم علی دشتی نوشته وازاوتقاضای وساطت و شفاعت کرده بودند، نزد دشتی دیدم و خواندم . بایدعرض کنم که لحن و مضمون آن بانظرات امروزشان که:"شخص محمدرضا شاه درراءس فسادقرارداشت " یااینکه " آدم های خوب باداربار نمی توانستند بسازند"-به هیچ وجه نمی خواند وآنچنان دردل محمد رضا شاه موءثرافتادکه پست وپاسپورت دیپلماتیک را با عزت واحترام به ایشان پس دادند و دوران اندوهبار " بی پاسپورتی " ومحرومیت از مزایای دیپلماتیک بسرآمد.

بااین خلق وخو، تصور نمی کنم روا باشد که آقای جمال زاده ، خلقیات ایرانیان را محک بزنند و ، درمقام معلم اخلاق ومصلح اجتماع، برفساد عامّ ملت ایران حکم کنند.

ا . پ .

رادیو ایران ساعت های پخش برنامه

برنامه اول

ساعت ۷/۳۰ تا ۸/۳۰ وساعت ۱۷ تا ۱۸ به وقت تهران : روی امواج کوتاه ردیف های ۲۵ متر (فرکانس ۱۱۷۵۰ کیلوهرتز) ، ۳۱ متر (فرکانس ۹۵۸۵ یا ۹۵۹۴ کیلوهرتز) ، ۴۱ متر (فرکانس ۷۱۷۰ کیلوهرتز) و ۹۲ متر (فرکانس ۳۲۶۷ کیلوهرتز) .

برنامه دوم

ساعت ۶ تا ۶/۵۵ روی امواج کوتاه ردیف های ۲۵ متر (فرکانس ۱۱۶۴۰ کیلوهرتز) و ۳۱ متر (فرکانس ۹۴۰۰کیلوهرتز) وساعت ۲۲ تا ۲۲/۵۵ به وقت تهران: روی امواج کوتاه ردیف های ۲۵ متر (فرکانس ۱۱۶۴۰ کیلوهرتز) و ۱۹ متر (فرکانس ۱۵۶۵۰ کیلوهرتز درنیم ساعت اول) .

www.iran-archive.com

مشتی غلوم لعنتی

درمیان هم‌ولایتی‌های مخلص آنان که قلهٔ رفیع چهل‌سالگی را پشت سرگذاشته و در سراشیب عبرت‌خیز حیات افتاده‌اند، عموماً با نام پرآوازهٔ «مشتی غلوم لعنتی» آشنایند.

این مشتی غلوم لعنتی از آن مخلوقات سربزیر و پرتحمل و آرامی‌بود که هرچندگاه یك‌بار، جوش جنون بر وجودشان مسلط می‌شود و به‌حرکاتی دست می‌زنند که بکلی نامنتظر وبی‌سابقه‌است. مشتی ما هم‌سیصد و پنجاه و پنج روز سال را با چنان آرامشی پشت پاتیل مغازهٔ قنادی سپری می‌کردکه زبانزد همگان و مایه‌بخش شیطنت و وسیلهٔ تفریح و تمسخر بچه‌های بازار بود. مرد شریف و بی‌آزاز چهل‌سال متوالی در پست ثابت و بلامنازع «شاگرد قنادی» خدمت کرده بود، بی‌آنکه لحظه‌ای از یکنواختی کارش دستخوش ملال شود، یا از گرانی بار معیشت نقش گلایسه‌ای برچهرهٔ چروکیده‌اش بنشیند.

در مقابل این سیصد و پنجاه و پنج روز کار یکنواخت و آرامش حیرت‌انگیز، سالی ده روز مشتی‌غلوم دیوانهٔ آب و آتشی می‌شد و به‌تعبیر خودش دیوانهٔ «عشق حسینی»؛ و همه عقده‌های فروخوردهٔ یکساله رادر این ده روز عاشورا بیرون می‌ریخت.

درشهرك دورافتادهٔ ما، سیرجان، همیشه و درهمه فصول سال مجالس عزاداری سرورآزادگان برپاست. اما در ماههای محرم و صفر قیافه شهر بکلی عوض می‌شود و از هر گوشهٔ آن بانگ نوحه‌سرائی چاوشان حسینی به عیوق می‌رسد؛ از بامدادانی که تفاوت نکند لیل و نهار تا ساعتی‌بعداز نیمه‌شب. نیازی به گفتن نیست که ده روز اول محرم شکوه دیگری دارد و مردم همه کار و زندگی خود را رها می‌کنند و به مجالس روضه‌خوانی رومی‌آورند. و همین «دههٔ عاشورا» دوران جوش و غلیان و خودنمائی مشتی‌غلوم لعنتی است.

این عبارات را بهتر بود با فعل ماضی می‌نوشتم؛ زیرا آنچه عرض کردم مربوط به دست‌کم سی سال پیش است. در طول سالهای اخیر چون از شهر و دیار خود آواره بوده‌ام نمی‌دانم آن مجالس باشکوه عزاداری هنوز دایر است یا سلیقهٔ مردم زمانه دیگرگون شده است و گرفتاریهای زندگی مجالی باقی نگذاشته تا مردم به یاد آخرت باشند و توشهٔ راهی تدارك بینند.

باری، مشتی‌غلوم ما، در این ده روز یك پارچه‌آتش می‌شد. چهل‌پنجاه نفری بچه‌های پابرهنه و یتیم شهر را جمع می‌کرد، مقداری کاه‌گل برفرق آنها می‌مالید و خودش هم پیراهن عربی سیاهی می‌پوشید و شمشیر زنگ خورده‌ای که مرده‌ریگ نیاکانش بود، در دست می‌گرفت و باتفاق‌بچه‌ها، پیشاپیش دستهٔ سینه‌زنان راه می‌افتاد و در مجالس سوکواری هنرنمائی می‌کرد.

باشکوه‌ترین مجلس عزاداری در دههٔ اول محرم اختصاص به یکی‌از اعیان شهر داشت که از حوالی ساعت ۸ بامداد مراسم روضه‌خوانی درحیاط وسیع خانهٔ بزرگ او شروع می‌شد و تا یك ساعتی از ظهر گذشته ادامه می‌یافت.

تقریباً همه جمعیت ده دوازده هزارنفری سیرجان در این مجلس جمع می‌شدند و اغلب از ساعتهای نخستین بامداد به آنجا می‌رفتند تا جائی مناسب‌تر دست و پا کنند که مشرف برمجلس باشد و بتواند هنگام ورود دسته‌های سینه‌زنی و زنجیرزنی، مراسم را براحتی تماشا کنند.

اگرچه در سه چهار ساعت اول مجلس، عده‌ای روضه‌خوان به منبر می‌رفتند و- چون هنوز استفاده از وسایل صوتی و میکروفن و بلندگو معمول نشده بود- با صدای لرزان و بی‌رمق خود زمزمه‌ای می‌کردند،اما گوش کسی بدهکار آنان نبود و همه تلاش‌ها و سحرخیزی‌ها مصروف‌این بود که در حوالی ظهر با شنیدن نعرهٔ مشتی غلوم، همه اهل مجلس از جا برخیزند و برای ورود دستهٔ عزاداران، کوچه بدهند و مراسم را تماشاکنند.

مشتی غلوم نازنین ما پیشرو دسته بود و از دو کوچه مانده به محل روضه‌خوانی، با فریادی که در هر ازدحامی شنیده می‌شد، حرکت دسته را اعلام می‌کرد. براستی گلبانگ رسای مشتی‌غلوم بی‌شباهت به صوراسرافیل نبود؛ چه، جمعیت ده‌هزارنفری با شنیدن نخستین نعرهٔ او که «های مردم! برزید لعنت»، سراسیمه از جا برمی‌خاستند و به انتظار ورود دسته، راه می‌دادند و با ظاهر شدن‌قیافهٔ کاه‌گلمالی‌شدهٔ مشتی‌غلوم وشمشیرآهیخته‌اش درآستانهٔ در، و باشنیدن شعار لعنتش، یکصدا جواب می‌دادند «بیش‌باد و کم‌مباد!». (ظاهراً فلسفه صفت «لعنتی» را هم دریافتید که به معنی «لعنت‌کننده» است نه «ملعون»).

داستانی که به دنبال این مقدمهٔ مفصل می‌خواهم به عرضتان برسانم مربوط به سی‌سال پیش است و شرح صحنه‌ایست که شخصاً ناظر آن‌بوده‌ام.

روز عاشورای سی‌سال پیش من هم ازجمله مستمعان‌آن مجلس‌باشکوه بودم و جائی که به مدد دوستان و عنایت صاحبخانه نصیبم شده بود دریچهٔ اطاقی بود مشرف برحیاط و درست کنار منبر واعظ؛ یعنی همان نقطه‌ای که معمولا هنرنمائی سینه‌زنان و تعزیه‌داری شبیه‌گردانان به اوج می‌رسد.

مجلس با شکوهی بود. زمزمهٔ آخوند روضه‌خوان در امواج صداهای گوناگون جمعیتی ده‌هزار نفری به گوش نمی‌رسید. سنفونی اصوات مجلس ازاجزای‌گوناگونی‌ترکیب‌شده بود، دسته‌ای که‌صلوات‌می‌فرستادند، زنانی که بر سر و سینه می‌کوبیدند و حسین حسین می‌زدند، مادرانی که با بچه‌های فضولشان کلنجار می‌رفتند و شیرخوارگانی که از ازدحام وگرما به جان آمده بودند و جیغ می‌کشیدند و سقاهائی که با لگدمال کردن مردم «بنوش به یاد حسین»می‌دادند و خادمانی‌که با رهاکردن سینی چای وصدای شکستن استکانها به این مجموعه اصوات تنوع بیشتری می‌بخشیدند.

مقارن ظهر، فریاد رسای مشتی غلوم مجلس را تکان داد و نزدیك‌شدن دسته را اعلام کرد. مردم برخاستند و کوچه دادند. لحظه‌ای بعد صدای زنجیر سینه‌زنان و طبل و شیپور نوازندگان و شیههٔ اسبان و نعرهٔ اشتران در فضا پیچید، و درپی آن از مشرق آستانهٔ در، خورشید جمال مشتی‌غلوم طلوع کرد، با پیراهن بلند و سیاه، با فرقی کاهگل‌اندود و کاکلی آشفته، با دهانی کف بر لب آورده، با چشمانی خون‌گرفته و با شمشیری بر آسمان افراخته و با انبوه بچه‌های همراهش.

مشتی‌غلوم امروز اندك شباهتی با مشتی‌غلوم ده روز پیش نداشت. شور ایمان و جوش عزا و شکوه مراسم به او قدرتی بیش‌از جثه وطبیعتش بخشیده بود. اتم شکافته و الکترون رهاشده‌ای بود که حضورش رعشه بر زمین و زمان می‌افکند. گوئی از عظمت مقام موقتی خویش باخبر بود و می‌دانست که در شرایط حاضر، هزاران نفر مردمی با فریاد او همراهی می‌کنند که در روزهای معمولی بزحمت جواب سلامش را می‌داده‌اند. با شور و خروش قدم در حیاط مجلس گذاشت و شمشیرش را در هوا تکانی داد و با همه وجودش فریاد زد: «هـای‌مردم! برزید لعنت!» و جمعیت سودازدهٔ ده‌هزار نفری همصدا خروشیدند که «بیش‌باد و کم‌مباد!». قدم دیگر را برداشت و تکانی دیگر به شمشیر داد و فریاد زد «های مـردم، بر شمر لعنت!» و صدای هماهنگ خلائق اوج گرفت که «بیش‌باد و کم مباد!». اکنون دستهٔ موزیك به محل نزدیك شده و صدای طبل‌ها و نفیر شیپورها غلغله‌ای درمجلس عزا افکنده بود و مشتی‌غلوم که هیبت جلسه و همصدائی مردم، سرمست شور و خروشش کرده بود، نعره کشید کـه «های مردم، بر ابن‌زیاد لعنت!» و مردم که دیگر در ازدحام بی‌سابقه و هیجان احساسات بدشواری عبارات او را می‌شنیدند، تأیدش کـردند کـه «بیش‌باد و کم‌مباد!»

مشتی‌غلوم همچنان لعنت‌کنان به وسط مجلس و نزدیك منبر رسید، و من که از نزدیك می‌توانستم شور و هیجان او را ببینم و صدایش را- که دیگر تا حدی نامفهوم شده بود- بشنوم، نگران این بودم که مبادا مرد عزیز از شدت هیجان و خروش سکته کند، که شنیدم با فریادی از همیشه رساتر می‌گوید «های مردم، بر پدرتان لعنت!» از این شعار یکه‌خـوردم و نگران عکس‌العمل خلایق شدم که فریاد «بیش‌باد و کم‌مباد» مردم از نگرانی نجاتم داد. مشتی‌غلوم قدمی دیگر پیش نهاد و فریاد زد «های‌مردم، بر جد و آبادتان لعنت!» و مردم یکصدا تأئیدش کردند که «بیش‌باد و کم‌مباد!»

تفأل سیزده نوروز ما

گلبن عیش میدمد ساقی گلعذار کو — باد بهار می‌وزد باده خوشگوار کو
هرگل نوز گلرخی یاد همی کند ولی — گوش سخن شنو کجا دیدهٔ اعتبار کو
مجلس بزم عیش را غالیهٔ مراد نیست — ای دم صبح خوش نفس نافهٔ تاتار کو
حسن فروشی گلم نیست تحمل ای صبا — دست زدم بخون دل بهر خدا نگار کو
شمع سحرگهی اگر لاف ز عارض تو زد — خصم زبان دراز شد خنجر آبدار کو
گفت مگر ز لعل من بوسه نداری آرزو — مردم ازین هوس ولی قدرت و اختیار کو

حافظ اگرچه در سخن خازن گنج حکمتست
از غم روزگار دون طبع سخن گزار کو

پیرمرد ظریف و عارفی‌که درکنار من ایستاده‌بود، با اشارت ولبخندی، حیرت مرا برطرف کرد و آهسته در گوشم گفت: «نگران‌مباش، مشتی‌غلوم هرسال‌همین وضع را دارد، مردم هم وقتی که به جوش می‌آیندتوجهی به مفهوم لعنت‌های او ندارند، هرچه بگوید تأئیدش می‌کنند.»

***

نمیدانم چرا بعداز سی‌سال، این صحنهٔ به‌فراموشی گرائیده، بر صفحهٔ خاطر من جان گرفته است. آیا بین شعارهای میوه‌چینان انقلاب ولعنت‌های مشتی غلوم شباهتی هست؟. آیا مردان محترم و پیشتازی که یکباره‌منکرهمه گذشته‌های ملت ما شده‌اند و روز و شب سوابق دوهزار و پانصد سال بدبختی و بی‌غیرتی اجدادمان را به‌رخمان می‌کشند وما هم‌یکصدا تأئیدشان می‌کنیم و شعارشان را تکرار می‌نمائیم، چنان دستخوش شور و هیجان شده‌اند که مجالی برای تأمل ندارند؟

آیا بزرگوارانی که فرهنگ گذشتهٔ ما را یکسر محکوم می‌کنند و داغ‌باطلهٔ استعماری و انحرافی بر آن می‌زنند، آنهم نه گذشتهٔ مربوط به ده بیست سال اخیر، بلکه گذشتهٔ مربوط به دوهزار و پانصد سال را، می‌دانند چه می‌گویند، یا سیل انقلاب سد تعقل را درهم شکسته است؟

همه حیثیت ما ملت ایران در جهان آشفته‌سامان امروز منحصر بـه عظمت فرهنگمان بود و بس. حرمتی که جهانیان برای ایرانی قائل بودند و امتیازی که بین او و بعض ملت‌های همسایه و هم‌اقلیمش می‌گذاشتند به فیض فرهنگش بود و بس. اکنون با چه جرأتی و به چه نیتی همه یکصدا شده‌ایم و یکدست که تیشه به ریشهٔ گذشتهٔ خود بزنیم و خط بطلان‌بکشیم برآنچه داریم و بسیاری از نودولتان جهان ندارند.

آنانکه فرهنگ ایرانی را بدون تعیین حدی و زمانی، یکسره‌محکوم می‌کنند و طاغوتی می‌دانند، آیا دانسته می‌خواهند رابطهٔ ما را باگذشتهٔ غرورآفرینمان قطع‌کنند و همه ارکان هویت ملی ما را درهم بشکنند، یا غلبه احساسات بدین رهگذار خطرناکشان کشانده است؟ سعدی و فردوسی و حافظ چه گناهی کرده‌اند که می‌خواهیم نامشان را از ورق‌هستی‌بزداییم؟ زبان فارسی و فرهنگ خیره‌کننده‌اش چه ننگی بر دامن حیثیت ما بسته‌است که یکباره طردش کرده‌ایم و همه زمامدارانمان از بیخ و بن مرید یعرب‌بن قحطان شده‌اند و همه مرزنشینانمان از فارسی‌گوئی تبری می‌کنند؟ ملت ایران بر فساد و جور آریامهری طغیان کرده است یا به کین نژاد و ملیت و فرهنگ خویش کمر بسته است؟

عبارت «طاغوت دو هزار و پانصد ساله» که ورد زبان مسئولان و مسندنشینان مملکت شده است، چه مفهومی دارد؟ یعنی دو هزار و پانصد سال اجداد ما احمق بودند و توسری خوردند و عقلشان نرسید کـه بساط سلطنت را برچینند، و این مائیم که به حماقت و بی‌همتی دوهزار و پانصد سالهٔ آنان خاتمه داده‌ایم؟.

دربین زمامداران گذشته فریدون داشته‌ایم، ضحاك هم بوده است، شاه‌عباس داشته‌ایم، شاه‌سلطان حسین هم بوده‌است. نیاکان ما هم هر وقت بیداد و فساد پادشاهی جانشان‌را برلب آورده است باهمین قدرت وصلابتی قیام کرده‌اند که من و شما کرده‌ایم. مگر داستان کاوه آهنگر اشارتی‌بدین قیام توده‌های ستم‌رسیده نیست؟مگر ده‌ها پادشاهی که نه‌تنها تاج و تخت کـه سر و جان خود را به کیفر ستم دادند، نموداری از بیداری ملت ما نیست؟

چرا بر سر شاخ نشسته‌ایم و بن می‌بریم. چرا تیشه بر ریشه اصالت و ملیت خود می‌زنیم. عجب است، به سرزنش نیاکانمان کمربسته‌ایم که چرا هفتصد سال پیش رژیم سلطنتی را به جمهوری تبدیل نکردند. در آن عهد و زمان درکجای دنیا مفهوم ملت و حکومت ملی مصداقی داشت کـه در ایران نـداشت؟

ملت ایران هم، چون هر ملت بیدار و زنده‌ای، همیشه نیك و بـد زمامدارانش را سنجیده است و هر وقت کاسهٔ صبرش از بیداد ستمگران لبریز شده به مقاومت و طغیان برخاسته؛ منتها این طغیان‌ها گاهی به صورت قیام ملی و عمومی ظاهر شده است و گاهی با همت سرداران فداکار و زمانی در نقاب طبیبان و ملازمان درباری.

مگر قیام ملت ستمزده، محمدعلیشاه را از تخت‌فرعونیش فرونکشید؟ مگر رشادت یعقوب‌لیث لرزه در ارکان خلافت عباسی نینداخت؟ مگـر سرداران و نزدیکان نادر سر ماجراجوی و انباشته از جنون قدرت او را برسینه‌اش ننهادند؟

یقین داشته باشید اگر سلطنت محمد رضا شاه نیز از آغاز بـه همان فساد و استبدادی بود که در سالیان اخیر، سالها پیش از این خشم و نفرت مردم دربدرش کرده بود.

چه اصراری است که ما را از گذشتهٔ تاریخمان جدا کنند؟ ایـران ایران است و ایرانی هم ایرانی خواهد بود، تا روزی که مرزها وجود دارد و ملت‌ها، ما نیز به علائق ملی خود دلبسته‌ایم.

فعلا همه در جوش و خروش انقلابیم. عقده‌ها و نفرت‌هائی که در طول سالهای آریامهری در جان و دل ملت انباشته است،چون سیل‌خروشانی به حرکت آمده و همه‌چیز را درهم می‌شکند،

هرچه امروز بریزم،شکنم‌تاوان نیست — هرچه‌امروز بگویم‌بکنم،معذورم

جای دریغ و تأسف بسیار است اگر این سیل بنیان‌کن بجای درهم ریختن ارکان فساد و استبداد و جهالت، لطمه‌ای براساس ملیت و فرهنگ ما وارد آورد.

در خانه اگر کس است یك حرف بس است.

نقل از مجموعه مقالات " درآستین مرقع "
چاپ تهران - زمستان ۱۳۶۳

www.iran-archive.com

فرهنگ ایران

یادداشتهای پراکنده

نوشتهٔ مهرآئین

ناصرخسرو، شاعر مقاومت

(قسمت دوم)

بسوزند چوب درختان بی بر
سزا خود همین است، مر بی‌بری‌را

این پرسش همچنان بی جواب ماندکه مردی عالم، دقیق وموشکاف، چون ناصرخسرو، پای بندمطلب واستدلال، جویای عمق حقیقت واهل چون وچرا درآن مایه که دارو نخورد" هرگزبی حجت وبرهان " درقلمروخلافت فاطمیان مصرچه فضیلت وتقوا وحقانیتی می جوید که با آن شیفتگی واعتقاد وبه بهای محرومیت از مکنت وجاه وشهرت، همه‌ی استعدادوذوق وظرفیت علمی خودرا به‌پایشان می ریزد و به‌جان خطر می‌کندو به‌تبلیغ ونشروپیشرفت کارآنان کمرمی بندد؟
انگیزه‌ی باطنی ناصرخسرو درگریزازباورهائی که چهل وچندسال باخودکشیده است وروی آوری او به مذهب اسمعیلی (شیعه‌ی هفت امامی) ، آن هم در آن پایه ازشور ودلبستگی‌وجذبه درچیست؟ که‌پیشتر گفتیم خلافت فاطمیان مصر از آنچه او دردستگاه خلفای عباسی دیده ومنفورداشته است، هیچ کم نداشت. درحوزه‌ی حاکمیت آنها نیزهمان قدرت طلبی‌ها وحسادت ها ورقابت های خونبار جاری بود که در دربارهای عباسی.
اوکه‌مدعی است، تانگاه عقل رادرژرفانچرخانند و تک تک زیروبم ها رابدرستی نخواند، محال است حکمی به‌یقین صادرکند، چه سان یقین می کند که جوهر حقیقت رادردستگاه فاطمیان جسته است؟
آیا پیچیدگی سازمان سیاسی آنها بحدی است که‌راه بر دقت وتاء مل وموشکافی می بندد؟
قبول پاسخ مثبت مشکل است، چراکه‌ناصرخسروبه‌همان شتابی که برعقایددیرپای خودخط بطلان می کشد، سلسله مراتب نظام پیچیده‌ی آن روزاسمعیلی رانیز پشت سرمی گذارد و گذرازمراحل (مستجیب وماء ذون وداعی) راکه‌ارتقاء ازیکی به‌دیگری سخت دشوار ومستلزم توفیق درآزمون های پرعذاب وسنگینی است، دراندک زمان بپایان می برد وبه مرتبه‌ی (حجت های دوازده‌گانه) ـ یعنی رده‌ی نزدیک به پایگاه خلافت دست می یابدوبعنوان (حجت جزیره‌ی خراسان) ارشادمردم این منطقه‌ی وسیع رابه‌گردن می گیرد. معنای دیگر این " توفیق " آن است که ناصرخسرودرسلک محرمان دست اول می نشیند و بنابراین دلیلی نداردکه‌اورانسبت به‌آنچه درقلمرو " خلافت " می گذردناآگاه بینگاریم.
ازطرفی دراین هم تردید نیست که‌ناصرخسروبا اعتقاد کامل بامذهب جدیدپیمان بسته است، مذهبی که در خطه‌ی خلفای بغدادومخصوصا " درقلمروسلاطین وامیران خراسان ممنوع است وکفرمطلق محسوب می شودوبهرحال مایه‌ی عذاب ومرگ وتیره‌بختی ودربدری است.
ازقعرگمنامی وفقرنیز برنخاسته است که‌تصورکنیم، درانتخاب تازه به هوای شهرت ومال رانده است. دربارگاه امیران خراسان منزلتی دارد، امیر اورا " خواجه‌خطیر" میخوانند ، دبیرپیشه است، با بزرگان دولت مصاحب وهم پیاله است، پس ناگزیر بایدبپذیریم این فقط نیروی اعتقاد است که به نهیبی اوراازراه رفته بازمی دارد. درپی این چرخش عقیدتی است که ازخط مدیحه‌سرائی (درخدمت امیران) نه فقط جدامی شود که برهرچه مدیحه و مدیحه سرای درباری است بانفرت تمام می تازد وبه‌زبانی غالبا " تندوموهن ، هشدارشان می دهد که ازاین حرفه پلیدبپرهیزید!

یکتا نشودحکمت، مرطبع شما را
تابرطمع مال، شما پشت دوتائید
آب اربشودتان، بطمع باک ندارید
مانندستوران سپس آب وگیائید
دلتان خوش کرده است دروغی که بگوئید
ای بیهده‌گویان، که‌شما ازفضلائید!

باکنایه‌به‌شاعران ستایشگر، خطاب به خویشتن می گوید که : (دریغازبان پارسی این " قیمتی دُرّ لفظ دری " را" بپای خوکان" بریزم). گواینکه به تعبیری ، اوخودیک مدیحه‌سرااست وچه‌بسا بالفاظی غلوآمیزتر ازکلام شاعران دربارمحمودغزنوی " خلیفه‌ی محبوب خود" مستنصررا می ستاید:

آن خداوند که صدشکر کند قیصر
گربه‌باب الذهب آرَدش به‌دربانی
گیتی امیدباقبال تو میدارد
که‌ازاوگردبه شمشیر بپوشانی

گاه ممدوح راتابنده‌ی فضل خداوند و قولش را قول ایزدی میخواند (قولی که همه‌رحمت وفضل است معانیش) مسلما " میان مدایح اوومدایح‌چکامه‌سرایان درباری اگرنه بلفظ، بی شک، به‌انگیزه، تفاوت از زمین تاآسمان است. راستش این است که ناصرخسرو یک مدیحه‌سرای عقیدتی است واگردرنظم خود، مقام " مستنصر" رابه‌مقامی درجوارخداوند برمی کشد نه بخاطر دریافت صله‌ای که ناشی از" مواضع "ارشادی اوست، گمان برده است که خلیفه‌ی فاطمی بارتمام " حقیقت " راباخودمی کشد ، ازاین مدیحه‌ها نه‌فقط صله‌ای به‌کیسه‌نمی ریزد که‌جزرنج وعذاب وبیخانمانی نصیبی نمی گیرد.

اگرعنصری ملک الشعرای دربارغزنوی به مزد هر مدیحه‌ای گنجی به‌گنجی می نهد ، آنچنان که (دیگدان ازنقره) میزند و(آلات‌خوان) از طلا میسازد ، ناصر خسرو جاه ومقام وملک ومکنت زاکه به‌باد فنا می دهد، هیچ ، هردم دشمنی تازه‌می تراشد ومصیبتی مرگبار برپا می کند . چندانکه ناگزیربایدهرشبی رادرگوشه‌ای به‌اختفا سرکند واز بیم دام داروغه ومحتسب به‌احتیاط قدم بردارد وسال های دراز درنقطه‌ای دورافتاده چون «یمگان» عمر پرمصیبت رابه‌پایان آورد.
لبهٔ تیزتیغ قهراوتنهابرگردن شاعران مدیحه‌سرای نیست، بیش ازآنها ، برفقها می پیچد ، همان هاکه تاچندی پیش برمصاحبت‌شان به رغبت تمام افتخار کرده و آفرین ها خریده است.

وزرنج روزگارچوجانم ستوه گشت
یک چندباثنا به‌درِپادشا شدم
وز مال شاه چونومیدشد دلم
زی اهل طیلسان‌وعمامه ورداشدم
ازشاه زی فقیه چنان بودرفتنم
کز بیم مور، دردهن ازدها شدم

زیراکه دردنیای پرقیل وقال فقیهان نیز جزدروغ و غدرَ نمی یابد پس‌نتیجه می گیرد که ازاین"طبیبان زار وبیمار" شفاخواستن عین حماقت است.

روزبازارساخته است ابلیس
وین سفیهانش روی بازارند
بردروغ و زنا و می خوردن
روزوشب همچوزاغ ناهارند (ناشتایند)
گردرست است، حکم‌معتزله
این فقیهان به جمله کُفارند

کژدم غربت

بااین وصف، حال وروزمردی که برصغیروکبیرامیران وفقیهان وشاعران ابقاء نمی کند ، به‌کمال روشن است. خوداومی داندکه اگربرا او دست یابند و یاپایش به‌دام داروغه‌ای بلغزد ، امانش نمی دهند. وقتی حواریِ اورا تکه‌تکه می کنندومحض تبرک گوشتش رادست به‌دست می گردانند ، پیدااست که‌با خوداوچه‌معامله‌ای خواهندداشت. بااین همه‌اوکسی نیست که‌ازپیمان درگذرد واز" حقیقتی " که یافته است، چشم بپوشد.
بدیهی است، انسان است ودرآن فضای غبارآلود بی کسی ودربدری ، گاه‌درد درعروق وشرائینش چنان می پیچدکه بفغانش می کشد.

آزرده کرد کژدم غربت جگر مرا
گوئی زبون نیافت‌به‌گیتی مگرمرا
درحال خویشتن ،چوهمی ژرف بنگرم
صفراهمی‌برآید زاندوه بسر مرا
گویم چرانشانه‌ی تیرزمانه‌کرد
چرخ وسپهرجاهل بیدادگرمرا
گربرقیاس فضل بگشتی مدار دهر
جزبرمقرّماه نبودی مقر مرا
نی نی که‌چرخ‌ودهرندانندقدرفضل
این گفته بودگاه جوانی پدرمرا

اما بااین دنیادنیادردوملال ، مثل کوه‌برجای خود می ایستد، خودرانمی بازد وباگره عشق به " حقیقت" نطفه‌ی رضایت وتحمل رامی پرورد و پژمردگی راواپس می زند وبه‌نیروی پایداری ،آتش حسرت وتنهائی رامی کشدوبخودتلقین می کند: (دانش به‌ازضیاع وبه‌ازجاه‌ومال وملک).

باخاطر منور روشن تر از قمر
ناید بکارهیچ مَقرّ قمر مرا
اندیشه مرمرا شجرخوب پروراست
پرهیز و علم ریزدازوبرگ‌وبرمرا
گربایدت همی که به بینی مراتمام
چون عاقلان بچشم بصیرت نگرمرا
منگربدین ضعیف تنم‌زآنکه درسخن
زین چرخ‌پرستاره‌فزون است اثرمرا

بی گفتگواین چشمه‌ی جوشان اعتقاداست که‌اورادر آن سالهای عمرکه‌آهسته‌آهسته بانشانه‌های عصرکهولت آمیخته ، چنین پایداروجسورساخته است.
انتخاب ناصرخسروبه‌عنوان حجت وهادی (اسمعیلیه‌ی خراسان) وپذیرش جانانه‌ی ماء موریت ارشاد و ابلاغ درمنطقه‌ی پوشیده ازدشمن که برکوچک وبزرگ رافضی وقرمطی رحم نمی کنند،خودحکایتی ازدلیری و جسارت وبی باکی اوست.
احاله ماء موریت‌خراسان به‌ناصرخسروالبته‌ازیک جهت منطقی است زیرابامردمی روبروا ست که از ذوق وطبیعت‌شان آگاه است و ازبابتی فوق العاده خطرناک است، چراکه‌بدلیل شهرت و آشنائی، دسترسی به‌اودشوارنیست، ولی آشکار است که ذهن اوبه‌این حساب‌گری ها راه نمی دهد، برتوسن اعتقاد می راند وبیمی ندارد که بی لگام حمله‌راآغازکند و حدومرزی نیزنشناسد.

کرگی تو، نه‌میرمرخراسان را
سلطان نبُوَد چنین ، تو شیطانی

عریان وبنام، باران دشنام برمحمودغزنوی می‌بارانند وجنایات اورادرهند وختلان به‌رخ ستایشگرانش می کشد که برمرگ او مرثیه ساخته‌اند:

به مُلک ترک چراغرّه‌اید، یادکنید
جلال ودولت محمودزاولستان را
جوهندرابه‌سم اسب خویش ویران کرد
به‌پای پیلان بسپردخاک ختلان را
شما فریفتگان پیش او همی گفتید
هزارسال فزون بادعمرسلطان را

سلام وناسزا

گاه ازفرط عصبیت وچه‌بسا ازآن روی که‌درتبلیغ و نشرکندرفته وپاسخی گسترده به دعوت‌خودندیده‌است، همشهریان رانیز ازتیغ اتهام بی نصیب نمی گذارد وازسرزمینی که آن همه دوستش داردوداشته است به ناسزا یادمی کند، که (دیوستان شد زمین وخاک خراسان).
زادگاه خود (بلخ) راماء من (می خواره‌ودزدولوطی وزن باره) می خواند. بااین همه درگوشه‌ی عزلت گاه، صدای یارودیاررادرگوش‌جان می شنود و درد جانگزا را بروز می دهد.(سلام کن زمن ای باد، مر خراسان را).
ناگفته پیداست، که سخنی درباره‌ی حقانیت مذهبی اودرمیان نیست‌که داوری برپایه‌ی باورهای امروزی نه‌منطقی است ونه‌سزاوار.
ناصرخسرورا یک متعصب وخشکه‌مقدس ویا به "دلیل " پرهیزازمدیحه‌سرائی (درخدمت‌شاهان) عنصری آزاده شمردن ، قضاوتی درهردوصورت ناروااست. تعصب آنجا است که‌انسان برافکارتزریق شده بپایدا وراه برعقل وتشخیص وتمیزسدکند، واوگرچه برمذهب جدیدبا قدرت ایستاده ، امابرآن پس ازچهل واندی سال عمر ایمان آورده است. گذر از ارشیه‌ای چنین سنگین و مزمن خوددلیل آمادگی برمقابله باخام طبعی و تعصب است. اینکه‌معیارهای اودقیق بوده‌اند ویابه غلط خوانده‌اند، حکایت دیگری است. همین که در آستانه‌ی پیری، پشت باورهای کهنسال رامی شکند ، نشانه‌ی آن است‌که تعصب راشکسته است. مشکل فهم فقط همان است‌که‌انسانی چنین پای بنداستدلال ودر آن پایه ازدقت وباریک بینی ، دردستگاهی که‌چندان هم پاکیزه نیست، چگونه شاهدی ازفضیلت جسته است؟ آیااین " استنباط " بدوراز منطق است‌که ناصرخسرورانیز همان احساسی برمی انگیزد که ابومسلم‌هارابرانگیخت؟

آیاآن فضائی که خرده‌خرده‌باجوشش های استقلال طلبانه پرمی شود، برعاطفه‌ی اواثرنگذاشته‌اند ؟
این درست است‌که فاطمیان نیز خودازتیره‌های تازی اند ونیزاین صحیح است‌که کشش ناصرخسرو عمدتا " به‌مفاهیم مذهبی آمیخته است، بااین همه، آیانمی توان گمان کرد ، بغضی که‌ازسلطه‌ی مستقیم بنی عباس درگلوی اونشسته است، ازهمان دردی است که‌ابومسلم رابه‌براندازی بنی امیه‌برانگیخت؟
دراتحادابومسلم بابنی عباس وبه‌مقابله‌بابنی‌امیه‌ـ واتفاق ناصرخسروبافاطمی ها برضدبنی عباس ،شباهتی به‌چشم نمی خورد. گذشته ازاین مگرتشیع درایران پا نگرفت ومگراسماعیلیان شیعی مذهب نبودند؟ ومگر شیعی گری (البته دربرهه‌ای ازتاریخ) به‌جلوه‌ای ازبازتاب استقلال طلبانه ایرانیان مبدل نشد؟
تردید نمی کنیم که‌ناصرخسروحتی بومسلم رامنحصرا " جاذبه‌های ملی (بدانگونه که‌ماامروزمعنامی‌کنیم) به‌سوی مذهب وسیاست جدید سوق نداده است، ظهور این گونه رگه‌های مقاومت درواقع نوعی انعکاس و دفاع طبیعی است‌که‌ناپیداوشایدهم غیرارادی ازعنصر قومیت ونفرت ازسلطه‌ی اجنبی مایه می گیرد.
می توان این طورتصورکردکه‌ناصرخسروها و نیز فدائیان "جنبش‌الموت" راعاطفه‌ی طبیعی "بازگشت به‌هویت"، تکان می دادوخواه ناخواه به‌دوستی بادشمن دشمن دعوت می کرد.
راستی را، ناصرخسروآیادراین بیعت‌ها خاطره‌ی رستم قهرمان اساطیری ایران ویایعقوب صفاری رازنده نمی کند.

پریرقبله احرارزاولستان بود
چنانکه‌کعبه‌است امروز، اهل‌ایمان را

جزاین استنباط که اصراری هم برتطعیت آن نیست گرایش پرشتاب ناصرخسرو به فاطمیان راچگونه می توان تعبیرکرد؟ وبهرحال این کاریست در حد همت اهل تحقیق ونه‌راقم این یادداشت‌ها. بااین حساب روشن که مفهوم " تحقیق " فراتروسنگین تراز تلاش وکنکاش بخاطردسترسی به‌آن است‌که‌شاعری یا نویسنده‌ای یاعالمی درفلان سال بزادودربهمان سال بمرد.

www.iran-archive.com

نامه‌ها و نوشته‌ها

چاپ تمام یا قسمتی از نامه‌های خوانندگان عزیز فقط برای بازتاباندن نظرات وعقاید وبرداشت‌های شخصی نویسندگان نامه‌هاست.
یادآور می‌شود که طبع ونشر نامه‌ها و نوشته‌های خوانندگان لزوماً به معنای موافقت وهمرائی ارگان مرکزی نهضت مقاومت ملی ایران با مفاد همهٔ این نامه‌ها نیست. این صفحات درحقیقت بازتابندهٔ نظرات وعقاید گوناگون وبمنزله تریبون آزاد است.

جاودانه ایران

آقای سردبیر ضمن درود فراوان و آرزوی پیروزی درمبارزه با بی‌وطنان حاکم برایران عزیزمان مطلب زیر را حضورتان ارسال وتقاضا دارم دستور درج آن را درنشریه قیام ایران صادر فرمائید.

یکی ازبرنامه‌های اصلی مهاجمین دستاربند این بوده وهست که هویت و ملیت را ازمردم ایران سلب نمایند و آن‌ها را تبدیل به امت خمینی کنند وبرای رسیدن به این منظور ازدست زدن بهیچ ترفندی فروگذار نکرده وبه‌کوشش‌های شرم‌آورشان دراین زمینه ادامه میدهند. این جنایتکاران که تنها هنرشان ویرانی ایران وقتل عام فرزندان آنست از همان آغاز غصب قدرت، چه بر منبرها یشان وچه در "شوها"ی نماز جمعه وچه وسیله بلندگوهای گوش خراش و دعا وقرآن خوانی در دارات ووزارتخانه‌ها وچه وسیله مطبوعات مصادره شده ورادیو وتلویزیون ملازده سعی نموده ومینمایند که فکر امت شدن را در مغز مردم ایران فروکنند. این جماعت شیادوسودطلب و فاسدفکر می کنند که همه ایران مثل فیضیه است وهمه مردم نیز مانند اطرافیان مرتجع وخشک مغز ومزدوران آنها هستند که براحتی بتوان آنها را شستشوی مغزی داد وبا شعار وروضه‌خوانی و فریب وریا تاریخ وفرهنگ وملیتشان را که چندهزار سال با نهایت آگاهی و سعی وکوشش حفظ کرده‌اند، نابود نمود. این خون آشامان سنگدل که جامعه رویایی آنها جامعه بدوی صحرای سوزان ۱۴۰۰ سال قبل است (البته بشرطی که خودآنها مستثنی باشند وبتوانند ازهمه مزایای علم و صنعت قرن بیستم بهره‌مند شوند و همه مزایای زندگی درانحصار آنها باشد) نمی دانند که هویت وملیت و فرهنگ ایران ریشه‌ای چندهزار ساله و بس کهن دارد وهیچ چیز درطول تاریخ پرفراز ونشیب این آب وخاک نتوانسته است درآن رخنه نماید. این نادانان حتی تاریخ اسلام را نخوانده‌اند تا بدانند تسلط قهرآمیز این دین بر ایران نتوانست ایرانی را امت نماید. این صحیح است که مردم ایران اسلام را پذیرفتند ولی نه تنها ملیت و فرهنگ خودرا حفظ کردند بلکه اسلام را نیز ایرانی نمودند (حال بگذریم که محصول اسلام برای ملت ایران بعداً تبدیل به این جماعت شکم گنده وزالو صفت شده است.)

.... ایرانی که حداقل درطی قرون هابر گروههای مهاجم پیروزگردیده است، مسلماً برآخوندهای مهاجم نیزپیروز خواهدشد وایران زمین نه تنها به آینده خودایمان دارد بلکه خودرا ابدی می داند. ابدیت ایران دردوام قدرت نبوغ خلاقه فرهنگی وهنری آن است یعنی آن چیزی که آخوندهای حاکم وحشیانه وکاملاً ناشیانه میخواهند آنرا نابودنمایند.

مورتن پزشک انگلیسی که قبل ازجنگ جهانی دوم به ایران مسافرت نموده می نویسد "یک روحیه ملی مرگ ناپذیر وفنا نشدنی یکی ازنیرومندترین عوامل خلقیات ایرانی است."

حال ملائی چون خمینی چنین کوه عظیمی را میخواهد ازجا بکند. زهی تصور باطل زهی خیال محال. (...)

با این ترتیب وبنا برآنچه تاریخ نشان می دهد ازملت ایران نمی توان امت ساخت وفتنه آخوندی نه تنها نمیتواند کوچک ترین تاءثیری درملیت وفرهنگ وطن عزیزمان ایران بوجود آورد بلکه ایران ما شکوفاتر وزنده‌تر سربلند خواهد کرد وجاوید خواهد ماند وهرگز نخواهد مرد.

داریوش شاهین - آلمان فدرال

ایرانی ...

... دردنیائی که وقتی ازآدم می‌پرسند اهل کجا هستی درصدای جواب دهنده ایرانی شرمندگی وغم وغصه موج میزند (مگرآنکه کورومتعصب باشد وهرشب خواب فتح قدس را ببیند) برای من خدمت شما بتاریخ وفرهنگ ایران حائز کمال اهمیت است. زیرا اثر این یادآوریها برای نسل های کنونی وآینده هرایرانی وطن دوستی که براثر نادانی ویا بخاطر مسائل دیگر، پشت و پا به همه چیزخودنمی زند موجب دلگرمی است.

موفقیت های شما را درا مرچاپ ونشر قیام ایران آرزومندم.

با تقدیم احترام

علی خیام - بولونیا

برای ما بنویسید

درمورد گزارش مربوط به‌گفتگو با یک مجاهد درباره "مانور نظامی" ۱ مرا دراین عکس بجا می آورید؟) درشماره ۱۳۷ - ۱۷ بهمن ماه، چیزی نفهمیدم. البته به‌اندازه‌کافی سوادخواندن نشریه‌گرامی را دارم ولی منظورازاین گزارش چه بود و آیا فکر نمی کنید بهتر باشد جای اینگونه مقالات یا گزارشات - که نشان دهنده ماهیت سازمان مجاهدین خلق که برهموطنان عزیز روشن و واضح است - مطالب سیاسی مهمتر و ساده‌تر که روشن کننده افکار جوانان ملی و وطن پرست و پرشور میباشد چاپ کنید؟

چون هرروز برتعداد هموطنانیکه از ایران عزیز فرارکرده و به‌کشوری پناهنده میشوند بیشتر شده، چون برای اولین بار نشریه قیام ایران را دریافت می کنند مطالب نشریه باید طوری ساده و روشن و سیاسی باشد که مثلاً" جوان ۲۰ ساله که ۷ سال پیش ۱۳ سال بیشتر نداشته وغیراز ۳۷ روز دوران زمامداری آقای دکترشاپور بختیار رهبر آزادی واستقلال وحاکمیت ملی بقیه عمر درخفقان بوده معنی ومفهوم دمکراسی را دریابد و خود را محدود به خواندن یک نشریه وابسته به چپ یا راست نکند. به‌نظر بنده تکرار مقالاتی ازقبیل (ملی چیست و ملی کیست) و آموزش دمکراسی نه‌تنها برای جوانان که برای افراد مسن هنوزبیدار نشده و ازتاریخ گذشته درس نیاموخته‌اند و معتقد به دوقطبی بودن (چپ یا راست) هستند، ضروری میباشد. (...)

هلند - الف. عظیمی

تهدیدها دیگر نمی ترساند

سلام برشما دوستان وهمهٔ مردان وزنان مبارزملی گرا.

.... این روزها دوباره جنگ شدت پیدا کرده است. تمام کوچه‌ها وخیابانها پرازعکس بچه‌ها وجوانهائی است که در جنگ کشته شده‌اند. آمبولانسها ازصدا نمی افتند ومرتب جنازه وزخمی می‌آورند. ازصدای غرش هواپیماها دیگراعصابی برای ما نمانده است. سردخانه‌های تهران ازاجساد پرشده است. اجساد را درورزشگاه صدهزارنفری تلنبار کرده‌اند ومرتب ازمردم ملافه ویخ می خواهند.

چندی پیش به‌مناسبت "سالگرد انقلاب" یک مراسم ورزشی درهمین محل برگزار شده بودکه ساعتی بعدبه‌صحنهٔ تظاهرات مردم مبدل گردید. شعارهای مخالف بودکه به‌گوش می رسید. بالاخره جمعیت به خیابان ریخت واتوموبیل‌های عبوری با روشن کردن چراغ وبا به‌صدا درآوردن بوق ها، آنها را همراهی می کردند. ناگهان پاسداران به‌جمعیت حمله‌آوردند و پس ازیک زدوخورد پراکنده عده‌ای را دستگیرکردند.

یک صحنهٔ دیگرازواکنش مخالفت آمیز مردم رابرایتان بازگومی کنم. چندی قبل که‌جنازهٔ کشته‌شدگان درسقوط هواپیمای حامل آخوندمحلاتی وچندتن ازنمایندگان رژیم راتشییع می‌کردند، بسیاری ازعابران وتماشاگران این صحنه، به‌رژیم بدوبیراه می گفتند. اکثرتهرانی ها به‌بهانه‌های مختلف در هرفرصت به‌خیابان های مرکزی شهر می آیند. برای خریدن یک جفت جوراب گاهی حتی چندتن ازیک خانواده‌باهم به‌خیابان می آیند. این ازدحام‌ها و رفت وآمدها بیشتررنگ اعتراض دارد تا گشت وگذاری ساده، آتشی زیرخاکستر. رژیم هم مردم را به‌وسایل وشیوه‌های مختلف مدام تهدیدمی کند، ولی جالب است که دیگرکسی ازتهدیدهای ملایان حاکم‌نمی ترسد.

تهران - فریبا

سرنوشت آموزش پزشکی ایران

بقیه ازصفحه ۱

جمهوری اسلامی تاکنون تبلیغ می کرد که سطح علمی دانشگاههای کشورپس از انقلاب فرهنگی اعتلا یافته و موفقیت های بزرگی دراین زمینه بدست آمده است. اظهارات ضدونقیض مسئولان آموزش عالی وجنگ وجدالی که برسردست به دست کردن مراکزآموزشی درمیان وزارت خانه‌ها وسازمانهای دولتی اسلامی هرازچندگاه روی میدهد، نشان می دهدکه مسائل مهم‌آموزشی، منجمله مسئله پزشکی وبه‌تبع آن درمان وبهداشت مملکت درگیرودار بازیهای قدرت دردرون هیاءت حاکمه آخوندی بلاتکلیف مانده وهرروزکه می گذرد سطح آموزش بیشترافت می کند.

خبرهای ویژه نهضت

اعضا وهواداران نهضت مقاومت ملی ایران درایتالیا، بمناسبت سالگرد "انقلاب اسلامی" با انتشار اطلاعیه‌ها و بیانیه‌های مطبوعاتی به‌افشاگری علیه رژیم خمینی پرداخته ومواضع وتلاش‌های نهضت درمبارزه علیه رژیم اسلامی را به اطلاع رسانه‌های گروهی ومحافل سیاسی ایتالیائی رساندند.

این بیانیه‌ها درروزنامه‌های مهم ایتالیا بطوروسیع طبع ونشر شد.

بدنبال این فعالیت‌ها، بخش فرهنگی نهضت درایتالیا، یک برنامه تلویزیونی تهیه کردوبه‌تلویزیون آزاد" کاپیتون" فرستاد. دراین برنامه که‌درسراسرایتالیا وبخش ایتالیائی زبان سوئیس به‌مدت سی دقیقه پخش شد، مسئول فرهنگی شاخه‌نهضت، آقای احمدراءفت سخن گفت وآنکاه فیلمی ازسی وهفت روزحکومت بختیاروسپس پیام رهبرنهضت مقاومت ملی ایران پخش گردید.

خبرگزاری ایتالیا نیزپیام دکترشاپور بختیار به‌مناسبت هفت سال حکومت ملایان را به‌تمام مطبوعات این کشور، مخابره کرد.

ازسوی دیگردوتن ازنمایندگان شاخه نهضت، آقایان جنگیزآزاده‌واحمد راءفت درکمیتهٔ دمکراتیک همانگی خارجیان که‌به‌منظورحمایت ازاتباع خارجی به ویژه ایرانیان تشکیل شده است، دریک برنامه رادیوئی شرکت کردند وبه‌مدت پنجاه دقیقه در ارتباط با تضییق هائی که‌بخاطرتشدید عملیات تروریستی، نسبت به خارجیان صورت می گیردونیزاقدام‌هائی که دراین زمینه ازسوی کمیته مذکور بعمل آمده است، سخن گفتند.

درروز ۸ مارس - روزجهانی زن - بانوان عضوکمیته نهضت درتورینو نیز در راهپیمائی زنان فعالانه حضور یافتند ودوهزاربرگ اعلامیه‌درارتباط با وضع زنان درایران میان تظاهرکنندگان توزیع کردند.

خبردیگرحاکی است که‌به‌دعوت تلویزیون سراسری ایتالیا نماینده‌یکی از واحدهای شهری نهضت مقاومت ملی ایران درایتالیا، هفته‌گذشته (۲۶مارس) دربرنامهٔ ویژهٔ این شبکه‌تلویزیونی شرکت جست وضمن تشریح پیامدهای وخامت بارزرژیم جمهوری اسلامی، درباره‌ٔ دیدگاههای نهضت ونقش رهبری شاپور بختیار درمبارزه با رژیم‌خمینی، سخن گفت

دراین برنامه‌که‌بیست دقیقه به‌طول انجامید، نماینده واحدشهری نهضت مقاومت ملی ایران درایتالیا، نفرت و روی گردانی مردم ایران ازرژیم‌اسلامی را موردتاکید قرارداد ودرباره‌ٔ برقراری صلح میان ایران وعراق اظهارداشت: ملت ایران خواستارا ستقرارصلح و ازرژیم خمینی روی گردان است. ملت ما این خواست واحساس خود را در تظاهراتی که روز ۲۷ اردی بهشت ۶۴ به دعوت شاپوربختیاربرگزارکرد، به نمایش گذاشت. وی افزود: صلح میان دوکشورهنگامی تحقق خواهدیافت که طرفین جنگ نتوانند اسلحه‌وجنگ افزار موردنیازخودرا به‌راحتی تاءمین کنند. پس برای دستیابی به‌صلح، ما ازدولتهای خارجی می خواهیم‌که‌جریان جنگ افزار ومهمات را به‌هردوطرف، هرچه‌زودتر قطع کنند.

سازمان نهضت مقاومت ملی ایران در ایتالیا شمارهٔ نخست نشریه خودرا با عنوان" فریادی درخاموشی" به‌زبان ایتالیائی انتشارداد

درشماره نخست، مقاله‌ای درباره‌ٔنهضت، تاریخچه‌واهداف آن ونیز مقاله‌ای در باره‌ٔ اوضاع خاورمیانه‌ومقاله‌ای در باره‌ٔ وضعیت زنان دررژیم اسلامی چاپ شده‌است

" فریادی درخاموشی" به‌منظورآشنائی هرچه بیشترمحافل اجتماعی ایتالیا با اوضاع ایران کنونی وبه‌منظور انعکاس مبارزه‌ومقاومت مردم ایران در برابر رژیم خمینی، ازاین پس به‌صورت ماهانه منتشرخواهدشد.

●●

BULLETIN OF THE NATIONAL MOVEMENT OF THE IRANIAN RESISTANCE - INDIA
(NA. M. I. R)
THE OUTREACH
VOLUME IX JANUARY 86

شماره‌های هفت، هشت ونه بولتن خبری شاخهٔ نهضت مقاومت ملی ایران درهند که به‌زبان انگلیسی تهیه می شود به‌دفتر" قیام ایران" رسید. سه‌شماره این بولتن، حاوی مطالب و گزارشهائی از اوضاع داخلی ایران و مسائل روزبا عنوان های زیراست:

- مغزشوئی ناموفق جمهوری اسلامی
- مجاهدین خلق یک روزنامه‌نگار ایرانی رادرخارج تهدیدبه‌قتل کردند
- شکنجه‌دررژیم خمینی
- موریس تمیل نمایندهٔ مجلس عوام انگلیس، بختیاررا نمادمقاومت توصیف کرد.
- سوءقصد ناجوانمردانه علیه‌جان اعضاءٔ نهضت مقاومت ملی ایران
- فعالیت های نهضت درهندبرای افشای رژیم خمینی.

www.iran-archive.com

فؤاد روحانی

۱۷

مصدق و نهضت ملی ایران در کشاکش چپ و راست

توطئه‌های واپسگرایان مذهبی علیه دکتر مصدق

ازبررسی جریان وقایع بعضی چنین نتیجه‌گرفته‌اند که‌ملی شدن نفت وتشکیل حکومت ملی مدیون اقدام فدائیان اسلام به قتل رزم‌آرا بود ولی با توجه به این نکته مهم که طرد قرارداد الحاقی ازطرف مجلس شورا درتاریخ ۲۱ دی ۱۳۲۹ قطعیت یافت وتصمیم کمیسیون مخصوص نفت دایر برپیشنهاد ملی کردن نفت درجلسهٔ ۱۲ اسفندپایه‌گذاری ودرجلسهٔ ۱۴ اسفند تائید گردیدورزم‌آرا درتاریخ ۱۶ اسفند به‌قتل رسید ناصواب بودن این قضاوت واضح می گردد. درموضوع تاثیر قتل رزم‌آرا نویسندهٔ انگلیسی کتاب "نفت ایران" چنین می گوید:

"شکی نیست‌که این واقعه بعضی افرادضعیف‌النفس اعضای کمیسیون نفت‌را مرعوب‌کرد. اما این حقیقت بجای خود باقی است‌که‌قبل ازاین واقعه تصمیم دایر برپیشنهادملی کردن نفت‌گرفته شده بود. ترورسیاسی درایران بیش‌ازانگلستان رخ می دهد اما تجربه نشان داده است‌که این عمل کمک زیادی به تغییرجریان وقایع نمی کند بلکه جریانی راکه قبلا" وجودداشته است‌تاکیدمی کند. قتل رزم‌آرا ودکترزنگنه دوازده روزبعدازآن نمودار یک شوروجوشش همگانی بود که‌نمی توانست‌خودرا به صورت معتدل تری ظاهرسازد وجود این بیم که‌دولت خائن وغیرقابل اعتماد است وهنوز درمجلس کسانی هستندکه‌حاضرند به‌کشورشان خیانت‌کنندافراد یا گروه‌هایی را برانگیخت‌تادست به‌اقدامات هیجان‌آمیزی زدندکه‌رزم‌آرا ودکترزنگنه قربانی آن شدند" (۱).

تردیدی نیست‌که این شوروجوشش اصولا" تکیه بر نهضت نوبنیاد ناسیونالیسم غیرمذهبی (لائیک)داشت که‌دکترمصدق وجبههٔ ملی محرک ومجری آن بودند اما بعضی جمعیت‌های مذهبی درصدد استفاده‌ازموقعیت برآمدندتاخودرا درصحنهٔ سیاست عامل موءثری نشان دهند. رهبران این گروه یاگروه‌ها که گاهی در لباس ناسیونالیست مذهبی جلوه‌می کردند اساسا" انگیزهٔ ملت‌گرائی نداشتند بلکه مرامشان ایجاد اتحاداسلام درسطح جهانی وبرقراری حکومت دینی بود. یعنی مرامی که‌دیگران نیزقبل ازآنها چندبارآنرا هدف‌خودقرارداده‌وهیچگونه نتیجه‌ای بدست نیاورده‌بودند. تلاش وکوشش گروه‌های موردبحث نیزهمانطور بی نتیجه‌ماند.

بطوری که قبلا" دربخش آغاز نهضت ملی گفته شد درزمان بحران نفت دوجمعیت مذهبی یعنی فدائیان اسلام به‌رهبری نواب‌صفوی ومجاهدین اسلام به‌رهبری کاشانی درصحنهٔ سیاست ظاهرشدند. مرام هردوجمعیت پیشبرد مقاصد دینی بود ولی هردواصولا"هدف‌های سیاسی داشتندوگروه فدائیان اسلام بخصوص اقدامات چشم گیری از نشراعلامیه‌های تحریک‌آمیز و تشکیل میتینگ‌ها وشوراندن اصناف وبازاریها گرفته تا توطئه‌واجرای ترورهای مذهبی وسیاسی به عمل آورد. اینک مابه‌مناسبت‌ذکر ترور رزم‌آرا وبحث درمورد تاثیرآن درملی شدن نفت وتکوین نهضت ملی لازم می دانیم شرحی درباره‌ٔ رابطهٔ جمعیت‌های مزبور با نهضت وجبههٔ ملی بیان کنیم وقبلا" نتیجه‌ای راکه ازآن خواهیم گرفت دراین عبارت خلاصه می کنیم که‌نه‌ترورهای اجراشده به‌دست فدائیان اسلام بهیچ عنوان علت ملی شدن نفت بوده‌ونه‌جمعیت‌های مذهبی کمکی به‌نهضت ملت‌گرائی نمودند بلکه برعکس فدائیان اسلام درهمان شروع حکومت ملی ومجاهدین اسلام درسال آخرحکومت مزبور علیه نهضت ملی که به‌رهبری دکترمصدق پیش می رفت قیام کردندوروش کاشانی بخصوص ازجمله‌عوامل بودکه درسقوط دکترمصدق بی‌تاثیرنبود.

ترازنامهٔ فعالیت جمعیت‌های مذهبی وبخصوص‌فدائیان اسلام دردوران حکومت جبههٔ ملی نتیجه‌ای جزورشکستگی آن هم ورشکستگی‌به‌تقصیرنشان نمی دهد چون ستون بدهی آن حکایت ازیک رشته‌عملیات تروریستی وباز دارنده به انگیزه‌تعصب دینی می کند که دربرابر آن هیچگونه رقم درآمدوجودندارد. دراولین سالی که جمعیت فدائیان اسلام به‌صورت یک سازمان تروریستی کوچک به‌وسیلهٔ طلبه‌ای به‌نام نواب‌صفوی تاسیس شد(سال ۱۳۲۴) روز ۲۰ اسفند احمدکسروی مورخ مشهور هنگامی که‌ازطرف دادستان تهران برای بازجوئی به‌کاخ دادگستری احضارشده‌بوددرحضور بازپرس موردحملهٔ یکی ازافرادفدائیان اسلام به‌نام سیدحسین امامی‌قرارگرفت‌وباگلوله وضربات خنجربه قتل رسید. علت‌ارتکاب این جنایت‌تالیف دوکتاب به قلم کسروی بود که انتقاداتی پیرامون دین اسلام طرح می نمود. بعدها یعنی متعاقب‌ترور رزم‌آرا سخنگویان جمعیت‌های مزبور قتل کسروی ورزم‌آرا رافداکاری رشیدانهٔ شاگردان حقیقی مکتب اسلام برای نجات‌اسلام خواندند وازسیدحسین امامی به عنوان شهیدناکامیادکردند وخلیل طهماسبی قاتل رزم آرا رانیزهمین‌گونه تجلیل نمودند(۲)

ترورهژیردرتاریخ ۱۴ آبان ۱۳۲۸ نیزبه‌وسیلهٔ فدائیان اسلام وبه‌دست‌همان قاتل کسروی انجام‌شد. جمعیت فدائیان اسلام طی بیانیه‌ای که‌درتاریخ ۱۷ اردی بهشت ۱۳۳۰ منتشرنمود از شخص‌قاتل یاد کرد وتصریح نمود که اوبه انگیزهٔ دین ووجدان و بدون‌نظور نابودکردن دشمنان اسلام وایران خودرافدا کرد. جمعیت‌نامبرده درا علامیهٔ دیگری به‌تاریخ ۲۱ اردی بهشت چنین گفت:

"ماخون برادرعزیزمان مرحوم میرسیدحسین امامی را بزرگترین موفقیت‌خوددانسته وبرای احقاق حق حضرت خلیل طهماسبی تاآخرین قطرهٔ خون ایستادگی خواهیم کرد."

سه‌روزبعد ازقتل رزم‌آرافدائیان اسلام اعلامیه‌ای منتشرکرده‌وچنین گفتند:

"ای پسرپهلوی وای وکلای مجلس شوراوسنا چنانچه سراسر احکام مقدس‌اسلام راطبق کتاب‌فدائیان اسلام موبمو اجرانمنموده تاءخیری کنید آن به آن خود را به‌سراشیب‌جهنم نزدیک نموده‌اید... ایران مملکت پیروان آل محمداست وکسی که‌کوچک ترین تخلفی از سراسرقوانین مقدس جعفری بنمایدبنابرمقررات اسلام به‌حسابش رسیدگی شده‌ووجودش ازدرجهٔ هر عنوانی ساقط است" (۳)

درتاریخ ۲۸ فروردین ۱۳۳۰ فدائیان اسلام طی اعلامیه‌ای مردم را به‌میتینگی درصحن مسجدشاه‌درروز جمعه ۳۰ فروردین دعوت ومنظورازدعوت‌را اینگونه بیان کردند:

"برای آنست‌که به‌غاصبین حکومت‌اسلامی ایران بگوئیم که‌چنانچه دیانت‌وغیرت مسلمانی وپاکی و حق گوئی ودفاع ازناموس‌اسلام وحقوق مسلمین در کشوراسلام جرم وگناه است... ماهمهٔ مسلمان و پاک وباغیرت‌وحق گو و مدافع ازناموس‌اسلام و حقوق مسلمین وفدائیان اسلام بوده وازحقوق‌مسلمین وناموس‌اسلام به‌یاری خدای توانای جهان تاسرحد خون وجان دفاع می کنیم."

این میتینگ درجلوخان مسجدبرگزار شدوبعدازاتمام سخنرانیها تظاهرکنندگان به‌منزل آیت‌الله کاشانی رفتند" درآنجانیزچندنفری به سخنرانی پرداخته وبیانات جامعی درباره‌ٔ رعایت و اجرای دستورات مذهبی وپیروی ازتعالیم و راهنمایی های حضرت‌علی علیه السلام ایراد نمودند." (۴).

خلیل طهماسبی ضمن شرح اقدام به قتل رزم‌آرا خودرا به این عبارت معرفی کرد:

"من یک فدائی دین اسلام بودم ووظیفهٔ من این بود که درراه دین وملت مسلمان ایران فداکاری کنم‌من درآن موقع بابرادرعزیزم نواب‌صفوی آشنایی و ارادت‌داشتم همچنین به‌منزل آیت‌الله کاشانی و سایرسازمانها ومجامع دینی ومذهبی وملی رفت‌وآمد داشتم." (۵)

آنچه دربالابه‌عنوان نمونه‌نقل شد نشان می دهدکه گفتاروعمل جمعیت‌های موردبحث‌صرفا" مبتنی بر تعصب دینی وخالی ازهرگونه توجه‌به‌شعائرملی بود. بدیهی است که هدف‌مذهبی با مرام ناسیونالیسم مطلق یالائیک منافات‌داشت واین منافات‌ناچارزودیادیرآشکارمی شد. این نکته که مذهبیون‌ناسیونالیسم رافقط وسیله تلقی می کنندو نه هدف‌غائی واضح است. در این زمینه نویسندهٔ کتاب "ناسیونالیسم درایران" ضمن اشاره به روشی که سیدجمال الدین اسدآبادی دراواخرقرن گذشته پیش‌گرفت وبدون اخذهیچگونه نتیجه جان خود را برسرآن گذاشت می گوید:

"جمال الدین نسبت‌به مسئله ناسیونالیسم نظری شبیه به‌نظر لنین داشت. به این معنی که ناسیونالیسم رانیروی توانائی می دانست‌که در راه رسیدن به یک هدف مطلوب می توان از آن استفاده کرد. اماخودجزئی ازآن هدف نیست. او می خواست‌صفت "غیرمذهبی" راازمفهوم ناسیونالیسم حذف‌کند و باناسیونالیسم "مذهبی" به‌جنگ بانفوذ غرب برود ووقتی درآن جنگ پیروز شود فکرناسیونالیسم راترک‌کندوبجای آن درصدد تاسیس‌یک حکومت "پان اسلامیسم" برآید که‌در آن تنهاشرع پایه‌واساس قانون‌گذاری باشد." (۶)

به‌فاصلهٔ کمی بعدازملی شدن نفت‌اختلاف شدیدی بین سران فدائیان ومجاهدین اسلام یعنی نواب‌صفوی و کاشانی بروزکرد. علت‌این اختلاف نارضائی نواب صفوی ازروش دولت وشخص دکترمصدق یعنی پیروی از اصل ملت‌خواهی بدون تکیهٔ مخصوص روی عامل مذهب‌بود که درآن زمان کاشانی باآن موافقت داشت. درتاریخ ۱۳ اردیبهشت ۱۳۳۰ روزنامهٔ داد شرحی تحت‌عنوان: "بروز اختلاف‌بین جبههٔ ملی و جمعیت‌فدائیان اسلام به‌این مضمون نوشت:

"بین جمعیت‌فدائیان اسلام وجبههٔ ملی شکرابی حاصل شده است.علت‌اصلی دلتنگی فدائیان اسلام از جبههٔ ملی اینست که اولا" درقضیهٔ تعقیب ودستگیری رهبران جمعیت مزبور ازطرف نمایندگان جبههٔ ملی درمجلس هیچگونه اظهارواقدامی نشده است. ثانیا" قراربود مفاد کتاب‌فدائیان اسلام دربرنامهٔ کار جبههٔ ملی گنجانیده شودکه این عمل هم صورت نگرفته است."

روزنامهٔ آتش هم درشمارهٔ ۱۹ اردیبهشت نوشت:

"روءسای جمعیت‌فدائیان اسلام دکترمصدق را متهم‌به ارتکاب‌اعمالی‌برضداسلام (۷) نموده‌واورا تهدیدکرده‌اند که چنانچه دوازده‌نفرازاعضای جماعت‌فدائیان اسلام راکه‌محکوم به زندان شده‌اندآزادنکندباحکومت او واعضای جبههٔ ملی تصفیه حساب‌خواهندنمود."

به‌این‌ترتیب بروزخصومت‌نواب‌صفوی با دکترمصدق و کاشانی درآغازحکومت‌جبههٔ ملی تشنجاتی به‌وجود آورد وباعث‌پیشامدهائی شد که مختصرا" به آن اشاره‌می کنیم: ازطرفی عده‌ای ازاعضای جماعت فدائیان اسلام ازنواب‌صفوی جداشدندودرتاریخ ۲۱ اردی بهشت ۱۳۳۰ بانشراعلامیه‌ای اورا ازرهبری جماعت‌خلع کردند. قسمت‌هائی ازمتن اعلامیه‌را نقل می کنیم:

"نواب‌صفوی که‌مدتی اورا به‌رهبری انتخاب نموده بودیم درا ثرلغزش‌های پی درپی واسائه‌ادب‌هائی که به‌ساحت مقدس بزرگ ترین وبرجسته‌ترین فرزندان قرآن یعنی ... آیت‌الله کاشانی و... یعنی پرچمداران حقیقی اسلام ... واردمی کرد... از جمعیت‌فدائیان اسلام برکنارشدوهم‌اکنون تبری خودمان راازاوواظهارات‌شوم وانتشاراتش‌که‌به نام فدائیان اسلام منتشرمی کرد اعلام‌می‌نمائیم.... ماازورق پاره‌ای که‌چندروزقبل به‌قلم‌نواب‌صفوی و به‌تحریک‌خائنین به‌نام‌فدائیان اسلام منتشرشده‌و نسبت‌به آیت‌الله کاشانی اهانت نموده‌بودشدیدا" متنفریم."

طی این اعلامیه که با ۵۵ امضا منتشرشد کاشانی "مجاهدوفداکارعالیقدرعالم اسلام" خوانده شدو تاءکید گردید که‌توهین نسبت‌به یک چنین مقام "آن هم دراین موقع که قانون طرزاجرای ملی کردن صنایع نفت‌دردست‌اجرااست به‌منزلهٔ محاربه باامام زمان است."

ازطرف دیگرشایعه‌ای متکی به بعضی قرائن انتشار یافت‌دایربراینکه جمعیت‌فدائیان اسلام درصدد قتل دکترمصدق برآمده‌است. روز ۲۲ اردیبهشت دکتر مصدق توطئه‌قتل خودبوسیلهٔ جمعیت‌فدائیان اسلام را درمجلس شوراافشا کرد وبه دلیل نداشتن تاءمین جانی درمجلس متحصن شد.

---

۱ - Elwell-Sutton:Persian Oil P.207
۲ - نقل ازمجلهٔ تهران مصور ۳۰ آبان ۱۳۳۱
۳ - روزنامهٔ اصناف شمارهٔ ۱۹ اسفند ۱۳۲۹
۴ - روزنامهٔ اطلاعات شمارهٔ ۳۱ فروردین ۱۳۳۰
۵ - همان ماءخذ شمارهٔ ۱۶ اردیبهشت ۱۳۳۰
۶ - Cottam 138
۷ - این مطلب درمواردیگرنیزذکرشده‌است. ازجمله دربیست وهفتمین جلسه محاکمه دکترمصدق دادستان ارتش (سرتیپ‌آزموده) گفت: "تزمصدق برخلاف اسلام است" تاآنجاکه‌نگارنده اطلاع داردهیچگونه‌دلیلی برای یک چنین اتهام ذکرنشده‌ولی ازقول فدائیان اسلام گفته شده‌است دکترمصدق دررسالهٔ دکترای حقوق خودنظرهائی مخالف‌با معتقدات اسلامی اظهارنموده است. مابابررسی رسالهٔ مزبورکه‌عنوان آن "حقوق وصایت دراسلام با مقدمه‌ای دربارهٔ منابع حقوق اسلامی" است هیچگونه‌اثری ازیک چنین مخالفت نیافتیم ممکن است سوءتعبیری ازاظهاراین مطلب شده باشدکه‌طبق فقه شیعی عقل یکی ازمنابع تشخیص قانونی است وممکن است حکم خاصی درنتیجه گذشت زمان وتغییراوضاع واحوال انطباقش رابا عقل از دست بدهد. دراین مورد دکترمصدق طی یک بحث مشروح موضوع تعددزوجات ومنع ربا رابه‌عنوان مثال ذکر می کند (رسالهٔ دکترا دردانشگاه‌نوشاتل سوئیس Neuchâtel ۱۹۱۴ صفحات ۳۶ تا ۵۰).

نامه ایرانی

"ON A BEAU FAIRE, LA VERITE S'ECHAPPE ET PLACE TOUJOURS LES TENEBRES QUI L'ENVIRONNENT." MONTESQUIEU

Lettre Persane

N° 42-43 — FEVRIER-MARS 1986

ماهنامه "لترپرسان" که‌به‌زبان فرانسه به همت سرکارخانم‌مولودخانلری وگروهی ازایرانیان در پاریس طبع ونشرمی شود، درشمارهٔ مورخ فوریه-مارس ۱۹۸۶، مجموعه‌ای ازمقالات‌تحقیقی، فرهنگی وسیاسی رادرشمارهٔ مخصوص نوروزی گردآورده است.

سرمقاله ماهنامه، زیرعنوان نوروز، به این سنت دیرپای ایرانی پرداخته است وپایداری آنرادر قرون متمادی شرح وتفسیرکرده‌است.

درَیک‌گزارش مستندوکوتاه، شمارا عدامهایی که‌دردو ماه اخیردرایران رخ داده است به‌نقل ازمطبوعات چاپ تهران آمده است‌که بلافاصله‌پس ازمقاله "نوروز" قرارگرفته است. این تقارن غم‌انگیز، گویای مصیبت‌لرزاننده‌ای است‌که درایران همچنان دیده‌ها را به‌گریه خون آلودمی کشاند. مقالات دیگراین ماهنامه‌دربارهٔ بهایی کشی درایران، شکنجه‌وتحقیر زنان، هفتمین سال انقلاب اسلامی،حراج گنجینه‌هنر ایرانی ونقالان نوشته شده‌است.

عرفان ومزدکیه، دومقاله تحقیقی است‌که درچند شماره اخیرنشریه، ادامه‌دارد.

توفیق یاران عزیزی راکه دربسط ونشرفرهنگ ایرانی می کوشندآرزومندیم.

www.iran-archive.com

از: بهروز مرزبان

کارل مارکس بورژوازی و آفتاب سان رافائل

اول این مقدمه را بخوانید:

بعد از شش سال، بالاخره جرأت کردم. تابستان ها برای هرکسی با هر بودجه‌ای میسر است که خودش را در این آب و هوای نمناک و پر رطوبت و بی آفتاب اروپائی چهار روزی برساند به آب و آفتابی واقعی و کمی استخوان گرم کند. تا دیروز، یعنی تا انقلاب شکوهمند خودمان دیگر، برای ما بورژواهای ندیده بدید و خیلی معمولی هم امکان داشت خودمان را بکوه و کمر البرز یا لب دریای شمال برسانیم و هم اینکه یکی دو سال یکبار پیش می‌آمد که تور ارزانی دست و پا کنیم و اینطرف و آنطرف دنیا چند روزی تو آفتاب مطبوع توریستی "ولو" شویم. اما این انقلاب نه فقط ما را از وسط خانه و کاشانه و مملکت خودمان به بیرون پرت کرده، بلکه اینجا در اروپا اگر هم بخواهیم مثل میلیون ها نفر دیگر از این سوراخ موش ها به چند روز آفتاب کنار دریا دل خوش کنیم، انگار به تمایلی "منحرف" و "غیرطبیعی" دچار شده‌ایم. چون متعهدان حرفه‌ای همیشه طلبکار ایرانی که بیست سال آزگار رنج همجواری با رودخانه سن را تحمل کرده‌اند اگر این امیال منحرف و غیرطبیعی و ضدانقلابی ما را کشف کنند، ضمیمهٔ اوراق پرونده دادگاههای آینده خلق می کنند و چه بسا در کافه های جنب "بوریون"، و "ونسن" دادگاههای اضطراری تشکیل می دهند و "غیابا" حکم محکومیت ما را صادر می کنند.

اما هر سال که گذشت، بشم و بیلهٔ هواداران انقلاب آقای خمینی بیشتر ریخت. "رفقا" را که آوردند در تلویزیون و مجبورشان کردند تا با آهنگ و سرود انقلاب "استریپ تیز" جاسوسی کنند، دیگر جک مغلوبه شد. خیلی اتفاقات دیگر نیز "خوش نشینان از همه طلبکار حاشیهٔ سن" را بتدریج از دل و دماغ انداخت و بالاخره قبول کردند که با ستثنای آن ها، ما - یک دو میلیون بورژوای خیلی خیلی معمولی که به بهرحکایت پرت شده‌ایم بیرون هم "آدمیم" و بالاخره حق داریم چند روزی برویم "واکانس". اینطوری شد که ما بالاخره جرأت کردیم و با "اکونومی" و محاسبهٔ پول بنزین و "شراکتی" با یک خانوادهٔ بورژوای خیلی خیلی معمولی دیگر که ما - عیال و بنده - توافق فکری دارند و آن هاهم نوارهای هایده و ستار را بی خجالت جمع می کنند و مثل ما غلط غلوط و با بررویی تمام غزلهای حافظ را می خوانند و یا دشب عید با کس و کارشان می افتند و بغض می کنند و آرزوی مرگ خمینی را دارند، بالاخره دو تا اطاق گرایه کردیم بمدت دو هفته در کنار دریای لاجوردی مدیترانه و بعد از شش سال رفتیم به مرخصی و استراحت...

آقا رسیدیم لب دریا، خانم رسیدیم لب دریا یعنی "تا رزانی" که رسید به نیویورک. عین یهودیان در اردوگاه مانده‌ای که بعد از شش سال، تکیده و چشم برته کاسه چسبیده - بیایند بیرون و به آن ها خا و یا روشامپانی تعارف بکنند. رسیدیم لب دریا و دیدیم انگار نه انگار که ما از "اردوگاه" آمده‌ایم انگار نه انگار که ما هفت هشت سال است تمام مدت ترسیده‌ایم، دق کرده‌ایم، خون خورده‌ایم و بخاطر اینکه فلانکس برادرش را این رژیم یا آن رژیم دراز کرده جراءت نداشته‌ایم بگوئیم" خیلی متاسفیم اما زیر این طومار حماقت و کثافت امضا نمی گذاریم "اصلا" دیدیم هیچ کس متوجه نیست که ما مثل آن ها نیستیم. اصلا" هیچ کس قفسی را که ما درونش بودیم نمی دید. ما بغض کرده بودیم. آن ها داشتند می رقصیدند، توپ بازی می کردند، توی آغوش هم افتاده بودند. آفتاب بود. آفتاب گرم و دریای صاف و آبی و بچه هایی که کنار ساحل می دویدند و بستنی لیس میزدند و ما بهت زده توی قفسی که آن ها نمی دیدند بزاق خالی قورت می دادیم. دو سه روزی کنار دریا فارسی حرف نمی زدیم. هنوز می ترسیدیم. آخر این کناره لاجوردی، این "کت دازور" معلوم الحال را بیشتر از آن "بی آبرو" کرده بودند که آدم بتواند با قسم حضرت عباس طرف را قانع کند که با چه بودجه‌ای این طرف ها آفتابی شده که "اطاق اجاره‌ای اش" سه چهار کیلومتر با ساحل فاصله دارد که همانجا "پخت و پز می کنند و نه" نمی روند و نه "کن"، نه "پالمبیچ"، نه "کازینو" و نه در دیسکوتکی "سانگریا" می نوشند و نه در رستورانی "بویابس" و فقط بخاطر آفتاب آمده‌اند، آفتاب و این تکه ساحل و پلاژ با صطلاح "پوبلیک" و بس. تو هرچه خودت را جر و واجر دهی بی فایده است. تازه کف نفس و مناعت طبع هم در کار است. نداریم که نداریم به کی چه؟ ولی این حرف ها فایده‌ای ندارد، گزارش این خواهد بود که: فلانی را دیدیم، "کت دازور" بود، برنزه و با عینک دودی (مثل اینکه هرکس عینک دودی می زند اوناسیس است) و طرفهای "سن رافائل".

بگذریم بالاخره فهمیدیم یکی بدهکار نیستیم و شروع کردیم به مایو پوشیدن و در آفتاب دراز کشیدن و حتی خریدن یک "کتاب جیبی" انگلیسی که به علت نداشتن جیب بالاجبار مجبور شدیم بخوابیم و حواسمان رفت طبق معمول توی کتاب و دیگر کردنمان از چرخ زدن ۱۸۰ درجه‌ای روی عبور خرامان دختران ترسا آرام گرفت و یکوقت بخود آمدیم که آفتاب پوست نازنین را کباب و آش و لاش کرده بود. آخر کتاب هم حدیث نفس بود و نویسنده آن اصلا" خیال نداشت بخاطر اینکه مجارستان دیگر آن مجارستانی که او از آن به بیرون پرت شده بود، نیست ارث پدرش را از کسی بخواهد. با خواندن این کتاب ترس و مرضهایم ریخت. زندگی من که از پاره مفید و قابل بهره برداری آن ده پانزده سالی بیشتر نمانده مال خودم شده است. دیگر بقدری به دقایق زودگذر آن اهمیت می دهم که بهیچ قیمتی حاضر نیستم یک نطق "زرزمارته" یا "لوبن" را گوش بدهم و فهمیده‌ام که وقت صرف فیلیپربازی کردن واقعا" به خواندن مراسم ازدواج مریم و مسعود شرف دارد. بهرحال تکه‌ای از این کتاب را که بموقع بدادم رسید و آخرین شک و تردیدهایم را برطرف کرد برای شما هم می‌نویسم: شاید در رفع شک و تردیدهای شما هم موثر واقع شود و برای "زندگی مبارزه کنید و نه برای "مبارزه"، زندگی.

کارل مارکس بورژوازی منم" مارکسیسم" در اغلب موارد زرد کرده است اما " مایکسیسم" (۱) آتیه دار و بزودی جهانگیر خواهد شد.

VANITATUM VANITAS

باطل الباطیل - شعاری کهنه و ویران کننده است، اما بدبختانه غالب اوقات توصیف دقیقی از انگیزه های بشری ست. در واقع اگر ما به قضایا از دیدگاه ابدیت نگاه کنیم متوجه می شویم هرچه تا بحال زور زده‌ایم بیخود و بیهوده بوده. میلیونها سال پیش اصلا" انسانی وجود نداشت و میلیون ها سال دیگر نیز اثری از آثار او بجا نخواهد ماند. پس چرا بی جهت خودمان را جر می دهیم؟ اما از آنجا که ما موجودات فانی هستیم، اصلا" مگر مرض داریم که از دیدگاه ابدیت به جهان و قضایای آن نگاه کنیم. طور دیگری هم می شود این مسئله را عنوان کرد: وقتی که هولناک ترین آفت ها و بلایا یقه مان را گرفته چرا باید خودمان را گرفتار مسائل پیش پا افتاده بکنیم. مثلا" در دههٔ پنجاه که شمشیر داموکلس - به بخشید - بمب داموکلس بالای سرمان تلوتلو می خورد و هرلحظه احتمال داشت که همه چیز و همه کس را نابود کند، مسخره نبود که خودمان را "منتظر" چیزهای سخیفی مثل "محیط زیست" و "زمین فوتبال" و "قیمت تره بار" و یا درست کردن یا نکردن یک زمین بازی برای بچه ها کرده بودیم! خطر اینجوری فکر کردن مضاعف است. پرواضح است که اگر بچه‌ای وجود نداشته باشد، نیازی به زمین بازی هم نیست. اما ما دامیکه ما روی زمین هستیم آنها هم زمین بازی می خواهند و هم ما تره جعفری می خوریم و هم باید وقتمان را یکجوری بگذرانیم و خیلی ها برای گذراندن وقت هیچ جایی را بهتر از ورزشگاهها و تماشای مسابقه فوتبال نمی دانند. واقعا" اگر ما سی سال گذشته را زورنزده بودیم تا نظم و ترتیبی به اقتصادمان بدهیم الان چه وضعی داشتیم؟ مسلما" افتضاح تر از الان. واقعا" بدون زمین بازی برای بچه ها، تره بار و زمین فوتبال و خلاصه کنم بدون دغدغه داشتن برای این چیزهای پیش پا افتاده و سخیف الان ما کجا بودیم؟ بله مسلما" این خطر وجود داشت که هرلحظه بمب منفجر شود! اما این خطر هم بود که منفجر نشود! بنابراین ما باید با زندگی کسالت آور و یکنواخت خودمان یکجوری کنار می آمدیم.

نجات بخش های زورگو

درسی که بشریت از آموختنش امتناع می کند یادگرفتن این مطلب است که مشکلات لاینحل است. وقتی می گوییم مشکلات منظورم "تمام" مشکلات است. چرا؟ برای اینکه حل هر مشکل و مسئله‌ای - گو اینکه ممکن است به نفع میلیونها نفر تمام شود و سبیل خیلی ها را چرب کند اما بلافاصله این چاره اندیشی خودش مشکلات دیگری بوجود می آورد. مشکلات جدید را هم بنوبهٔ خود باید حل کرد و غالبا" هم اینطور می شود اما حل ورتق و فتق این مشکلات تازه نیز خودش خالق مشکلات دیگریست و این قضیه

AD INFINITUM

به بخشید تا ابد ادامه پیدا می کند.

این بیفایدگی راه حل ها نمونه و مثال دیگری از "باطل الباطیل" است. همه چیز باطل است بله اما معنی این حرف این نیست که با مشکلات "سخیف" و کوچک خودمان سرشاخ نشویم و کشتی نگیریم. ما اینجا هستیم و اینهم دنیای ماست. بنده اگر زارع نخود لوبیا هستم چه احتمال یک جنگ هسته‌ای با شدیا نباشد باید نخود لوبیایم را بکارم. چرا که اگر نخود و لوبیا تولید نکنم ممکن است هم بدون نخود و لوبیا و هم بدون یک جنگ هسته‌ای بمانم. بهرحکایت، با یا بی بمب، بنده تا انفجار وقتم را چه جوری و چگونه بگذرانم؟

تازه باید مطلب دیگری را هم درنظر گرفت: اگر بنده پشت پای چپم را بشدت مجروح کردم گیریم که این واقعه واجد هیچ "اهمیت و ویژگی تاریخی" نباشد اما من برای بهبود یا آرام کردن درد آن بهرکاری دست می زنم. این شست پای من است که درد می کند، گور پدر "تاریخ"!

VANITATUM VANITAS

باطل الباطیل - صد البته اما بر پایهٔ والای چنین فلسفه‌ای "هیچ چیز" مهم نیست. ما در تاریخ چکاره‌ایم؟ تازه خود تاریخ خودش مگرچه حواهری است. این بشریت "امروز زنده فردا مرده" نیز چه اهمیتی دارد و یا حتی بشریتی که تا چشم بهم بگذاری یک میلیون سال هست و یک میلیون سال دیگر نیست! بر پایه واساس کاملا" فلسفی این مطالب واقعا" صحیح است. اما در دشت پای ما چیز دیگریست و ما را مجبور می کند که طور دیگری عمل کنیم و اعتقاد داشته باشیم. در یکی از دوره های بازیهای المپیک آتن دورهٔ خدا بزرگه، ورزشکاری - قهرمان پرش ارتفاع - که از "رودز" شرکت کرده بود و مسابقه را باخته بود، بهانه می آورد که من در "رودز خیلی بیشتر می پرم. به او گفتند" هیک رودز، هیک سالتا" یعنی اینجا "رودز" است، اینجا بپر!

این مقدمات را تا اینجا بعنوان عذرخواهی از خوانندهٔ عزیز آوردم که وقت او و خودم را در مورد نظریه‌ای - مایکسیسم - تلف می کنم که احتمال دارد تا چند هزار سال دیگر دمده و کهنه شود. مارکسیسم در حل پاره‌ای از مشکلات شکست خورد، البته در حل پاره‌ای موفق بود. اما بنوبهٔ خود همانطوریکه گفته شد مشکلات تازه‌ای ببار آورد و خیلی زود ریشش درآمد. در لحظات مختلفی از تاریخ نیروهای مختلفی از جامعه برخر مراد سوار شده‌اند. غالب آنها قبل از اینکه به زورگوئی بپردازند بمثابهٔ نیروهای عدالت پرور و سپس "نجات بخش" خودشان را بوسط معرکه رسانده‌اند. بعنوان نیرویی اتحاد بخش سلاطین، شدیدا" مورد نیاز جوامع بودند اما بعد نقش الهی و بی برو برگرد برای خودشان قائل شدند و به گستاخی و استبداد روکردند چاره‌ای نبود جز اینکه یا کنارشان گذاشت و یا آنها را از قسمت اعظم اقتدارشان محروم کرد. "اولیگارشی" هم همین سرنوشت را پیدا کرد و حکومت های اشراف و خاصه گان نیز. کلیسا هم - و در پاره‌ای از کشورها ارتش نیز همین حکایت را پشت سر گذاشته است. همه این نیروهای اجتماعی بعنوان نجات بخش وارد صحنه شدند و بعد به نیروهای زورگو و بی رحم مبدل گشتند. نوبت به سرمایه داران و کاپیتالیست های قدرتمند رسید که با بی رحمی کارگران را استثمار کردند. بعد اتحادیه های کارگری از راه رسیدند که دم سرمایه داران حریص را قیچی کردند و حالا خودشان به اقتدار خواهی و زورگویی پرداخته‌اند.

درگذشته هرگاه تغییر و تحولی طلب می‌شد ذینفع و حمایتگر خدا را می‌کشیدند وسط. پایان دادن به قدرت مطلقهٔ سلاطین کفر بود و آزاد ساختن بردگان و بعد هاکشاورزان بدبختی که با زمین ها یکجا معامله می شدند نیز با دیگر عملی شیطانی و ضدالهی تلقی شد. چراکه "نجات بخشان" دیوار اقتدار خود را با تکیه به پروردگار بالا برده بودند. تمام تروپلیدی های تاریخ را بگردن خدای بیچاره گذاشته‌اند که قادر نیست از خودش دفاع کند!

اتحادیه های کارگری در دفاع از خودشان از خدا صحبت نمی کنند در حالیکه باید. آخر آن ها نیز مامور موریت و وظیفهٔ الهی بعهده گرفته‌اند. اگر مردم نظریهٔ (۲) مرا بپذیرند که بنظر می رسد چنین است و هر روز بر تعداد طرفداران "تز" من افزوده می شود... بله اگر بپذیرند که فقر خوب و عزیز است و ثروت فاسد کننده و مضر سلامت روح آدمی، آنوقت باید همگی از اتحادیه های کارگری پشتیبانی کنیم.

چرا که هیچ نیرویی با ندازه و مثل اینها نمی توانند ما را از هستی ساقط کنند. مسلما" نیروهای دیگری هم هستند که سعی خودشان را می کنند ما به گرد پای اتحادیه های کارگری هم نمی رسند. بسیاری بغلط فکر می کنند که اتحادیه های کارگری بیش از اندازه پا را از گلیم خودشان بیرون گذاشته‌اند و باید با همان عاقبتی که سلاطین و اشراف و کلیسا و بالاخره سرمایه داران روبرو شده‌اند، روبرو شوند. بزبان دیگر اینکه باید باشند و بمانند ما زندگی ما را زیر سلطهٔ خود نگیرند. این جماعت قربانی فکر منحرف کننده‌ای شده‌اند. اتحادیه های کارگری یک ماء موریت الهی و بلکه هم دو ماء موریت الهی برعهده دارند:

۱ - در هرکشوری آن ها بسیار سریع تر کسادی بازار و یا یک دولت افتضاح می‌توانند در ورشکستگی و فقر یک ملت موثر واقع شوند.

۲ - در ضمن آنها اندیشهٔ اصیل و تازه‌ای را پیش آورده‌اند: "استثمار شروتمند توسط تهیدست" این اولین تز "مایکسیسم" است. دومین نظریه اماء عدم تساوی طبقاتی است. باید اعتراف کنم که این نظریه را نظریه پردازدرخشان پیش از من، یعنی "کارل" نیزداشت. اما کوششهای او بجایی نرسید. درنظام های سرمایه داری اختلاف طبقاتی همچنان وجود دارد و در جوامع کمونیستی این تمایز و تفاوت ها بسیار بیشتر شده است. تنها راه از بین بردن اختلاف طبقاتی به بخشید اینست که همگی "طبقهٔ متوسط" بشویم.

زنده باد طبقه متوسط

ما در مورد "بالاکشیدن" و "پائین کشیدن" سطح زیاد شنیده‌ایم. مثلا در پاره‌ای از کشورها می دانیم که مدارس عمومی واقعا" نابرابرند. مثلا" نظام آموزشی ما - انگلستان - بدبود و حالا به یمن نظریهٔ جناب وزیر افتضاح شده است. جان کلام نظریهٔ جناب وزیر اینست که" اگر نمی توان به همگی دانش آموزان آموزش درستی داد بهتر اینست که هیچ کس از چنین موهبتی برخوردار نگردد." این فکر، منطقی و حتی عادلانه است. این راهی بسوی مساوات و برابری است و هم چنین بطرف بیچارگی و ویرانی. چراکه اگر به این راه ادامه بدهیم بزودی دیگر کسی را پیدا نخواهیم کرد که بتواند با کامپیوتر کار کند و یا از عهدهٔ کارهای مربوط به صنایع الکترونیک و یا امور تخصصی حقوقی و دولت بربیاید و به امید خدا بزودی کشورکودن ها خواهیم شد البته "کودن های برابر".

مسلما" این راه غلطی است. راه "مایکسیسم" متفاوت است و می خواهد همه را به "طبقهٔ متوسط" مبدل سازد. جنبش من تنها جنبشی ست که این هدف را با پرحرفی و وراجی اعلام کرده است والا حقیقت امر اینست که این نظریه را هم پنهانی و درخفا پذیرفته و قبول دارند. مردم می خواهند خانه داشته باشند. صاحب خانه خودشان باشند. اتوموبیل خودشان را سوار شوند. اوقات بیکاری خودشان را داشته باشند و آنطوری که دلشان می خواهد از آن استفاده کنند. جا انداختن و عمومیت بخشی ارزش های اخلاقی طبقهٔ متوسط کمی شجاعت و شهامت می خواهد. باید با ندازهٔ کافی شهامت داشت که به بیسوادی خود مفتخر باشیم. باید شهامت داشت و ثروت و تمیز لباس پوشید حتی جراءت کرد و کراوات زد. باید بیشتر از اینها مایه گذاشت و شهامت داشت و بد دهنی نکرد. باید اگر لازم افتاد که جای خود را در یک اتوبوس به یک پیرزن افلیج و کور نودساله بدهید، شهامت داشته باشید و از خنده های تمسخرآمیز مردم ناراحت نشوید. باید این شجاعت را داشت که مردم را "هل" ندادد، جلو صف نایستاد، به مردم تنه نزد و اگر "همه دنیا ما ریجوانا و حشیش دود می کنند" ما دود نکنیم و اگر "همه‌ی رفقا مست می کنند" ما نکنیم و "رانندگی مستانه" را بمثابهٔ عملی قهرمانی تحسین نکنیم. باید شهامت داشت و بموقع پول آب و برق و کرایه را پرداخت و با همه‌ی مردم چه دوک باشند و چه گدا با احترام و ادب رفتار کرد و بمثابهٔ مردمی برابر با خود. مهم نیست که درجهٔ آنها چه و مال شما چه باشد - باید - و این از همه مشکل تر

بقیه در صفحه ۱۱

www.iran-archive.com

مضحکه‌های سیاه کامبیز

مجموعه‌ای ازمضحکه سیاه کامبیز درم‌بخش همکارصمیمی قیام ایران، به همت بنگاه انتشاراتی ایتالیایی OEMME درآلبومی نفیس طبع ونشرشده‌است.
طرح های کامبیزا زشعرونیش وضربه‌های کاری ترکیبی پدیدمی آورد که ما را ازورطه بدبینی به سوی گلرنگهای تغزل می کشاند.
چندخط بظاهرساده، درطرحهای کامبیز چنان درهم می آمیزد که آدمیزاد در نگاه اول، سرشارازدریافت معنا و اشارات وطنز هنرمند به‌خودمی گوید: " کدام شعرونوشته جای این چندخط را می گیرد؟"
اما کامبیز، تردیدی ندارد که "بدون ادبیات ومتون، اندیشه‌بشری وجود نمیداشت" اوبارها درگفتگوهایش گفته است:
" این طرح ها، درخلاء زاده‌نمی شوند. یک تیترروزنامه، یک غزل فارسی، اشارهٔ یک دولتمردویک تصویرساده، مامای این طرح ها هستند. من، این میان، فقط یک میانجی هستم".
کامبیز فروتن وخودشکن است. او میانجی نیست، خلاق است. طرحهایش نه‌تنها تغزلی، کوبنده وپراثراست که جای جای عصاره اندیشه بشری را درچندخط ساده به‌نمایش می گذارد.

توجه‌روزافزون ایرانیان طی بیست سال گذشته به آثار طراحی کامبیزبیانگر این حقیقت است که اوموضوعات اثرش رادقیقا "،ازگنجینه فرهنگ ایرانی برمی گزینندودربرابرهموطنان می گذارد. اما، کامبیز درعین حال، این طرح هاراچنان خلق می کند که‌در همین بیست سال اخیر در سراسراروپا و امریکا، درمطبوعات معتبربین المللی وتلویزیونها بارها انعکاس یافته است.
ناشرایتالیایی آثارکامبیز درشرح کوتاهی که براحوال وی نوشته است، یاآور می شود:" طرحهای کامبیز در روزنامه‌های زوددویچ سایتونگ، مجله آلمانی پاردون، نشریه‌فکاهی بنلسپالتر سوئیسی، پلی بوی، روزنامه لوموند وچندین روزنامه و مجله دیگر چاپ شده است وعلاوه‌براین آثارش درده‌نمایشگاه انفرادی و ۲۹ نمایشگاه گروهی به‌نمایش گذاشته‌شده است. شماری ازآثاروی درموزه هنر مدرن تهران، موزه‌هنرهای سوئیس ومرکزآثارطنزآلود بلغارستان نگاهداری می شود..."
درآلبوم تازه، مجموعه‌ای ازآثار کامبیز درچندموضوع گردآمده است. طراح مضحکه سیاه، همواره به‌رسانه‌های گروهی (رادیو - تلویزیون - روزنامه‌ها) نگاهی درون شکاف داشته است: خانواده‌ای درکانون گرم خانوادگی، به‌واسطه تلویزیون در حالیکه دوریک میزنشسته‌اند، دور از یکدیگروهریک غرقه‌درتماویرگیرنده تلویزیون اند که مخصوص خودودربرابر دارند. تلویزیون، به‌روایت کامبیز اعضاء یک خانواده را، ازکانون خانه باخود برمیدارد وبراههای دور و بسیاردورترازدیگراعضاء می کشاند.

زندانیان، موضوع فراموش نشدنی طرحهای کامبیزند. آنان، پرنده بلندپروازرادرخیال خود، درقفس خود بازمی بینند. سودای آزادی چنان است که یک زندانی که‌پایش به‌یک گلوله سنگین سربی زنجیرشده است، آزادی رابه‌بهای قطع پای زنجیر شده‌اش بدست خود، بازمی خرد.

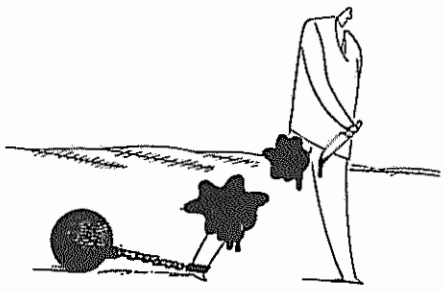

درمصیبت زندان واسارت، کامبیزفقط به‌انسان نظرندارد. آن پرنده‌ی کوچکی درقفس که ازپنجره، پرواز هلیکوپترهارادرآسمان می بیند، غم تاریخی اسارت وزندان رابا همه سیاهی درقلب ها می نشاند.

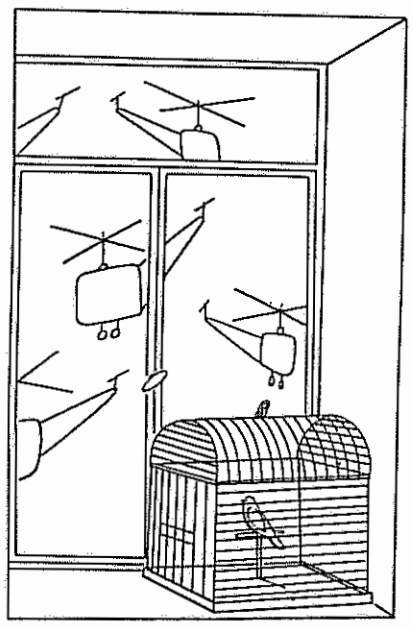

برخورد ونگاه طراح ماباأشیاء و آدمیان وگیاهان، برخورد ونگاهی دیگراست. اگردرغولشهرهای غرب، خانه‌ها مکعب شکل وبسیاربلنداست، او، کله‌های همه‌آدمیان ساکن این شهرهارانیزمعکب می بینند. اگردوتیغه قیچی زمانی که‌با میخی به‌هم‌پیوسته است می برد وعمل می کندا و،دوتیغه راجدا ازیکدیگر بردوپلاکارد بعنوان مظهرسیاسی وعقیدتی دوگروه‌ترسیم می کندکه‌هرکدام با مظهری واحد(یک تیغه‌قیچی) مقابل یکدیگر،خشم و کینه‌شان رادرمشت های گره‌کرده‌فریاد می کشند.این‌طرح‌آیا روایتی ازمفهوم داستان " فیل درتاریکی " مولانا نیست ؟
قلم، دستآموز طرح های کامبیزاست. قلم‌هایی هست‌که وقتی می نویسد آتش ازآن برمی خیزد وکاغذ را به شعله‌می کشد. قلم دردست سانسورچی بصورت خزنده‌ای راهواردرمی آید که تنهااثری که‌ازآن برجای می ماند یک ضربدر(x) است.این قلم روی کتابها، روی گل های شکوفان روی سروسینه‌آدمیان ... ضربدرمی کشد. قلم دردست قلم شکنان مسلسل میشود که باآن اوراق پرکشان کتابها در آسمان را (اندیشه‌بشری) به‌گلوله می بندند.
دنیای کامبیز، گریان وخندان است. ازسیاهی به گلرنگ غزلواره‌هامیرسیم و درهمین حال به‌تفکرمی نشینیم. پروانه‌ها رابچه‌های امروزبادبادک می کنند درحالیکه‌کامبیزدل فراخی است‌که می تواند برجلاد نیز دل بسوزاند. جلادی که حلقه‌طناب‌دار را به‌گردن قربانی می گذارد، دست به کمرمی گیرد. جلاد، ازرماتیسم رنج می برد!
این نگاه، ابعادگوناگون دارد. فقط برجلاد دردمندورنجورنیست‌که کامبیز دل می سوزاند بربرخی ازکتاب شیفتگان نیزدل می سوزاند. به‌گمان طراح ما، شماری ازمردم چنان درکتاب خواندن غرق می شوندکه‌بزودی، درزیرکوهی ازکتاب نابودمی شوند: چارپایی براو کتابی چند!

باچشمی‌گریان، چشمی خندان به‌دیدار آثارکامبیزبروید.

جلوه‌های پایداری ملت ایران

بقیه‌ازصفحه ۱

" اگرگروهی ازجوانان ایرانی، با استقبال ازخطرزندان وتعزیر،شلوار جین می پوشندویا موها رابلندنگاه می دارند، نه‌ازآن است‌که‌شیفته ظواهرغربی اند، آنها،دقیقا" با منهیات استبداددینی مقابله‌می‌کنند وبه‌این ترتیب مخالفت‌خود را با واپسگرایی وکوردلی ملایان حاکم به نمایش می گذارند..."
خانم روزنامه‌نگارایرانی که پس‌از مصاحبه باقیام ایران، شرح سفر پنهانی و غیرقانونی اش رادرمجله و. اس. د. چاپ‌پاریس نیز چاپ کرده است،ضروری می داندکه درباره دوسه‌نکته ازگزارش خود که‌در قیام ایران آمده است، توضیحاتی بدهد. اومی گوید:
" مقاومت‌علیه رژیم خمینی اشکال گوناگون پیداکرده است. آن خانواده‌ها وگروههائیکه درتهران، بجای کلام آشنای " سلام"، درود و روزشاد ودیگرعبارات‌بکارمی برند، دقیقا" چون همان رئیس خط راه آهن مشهد که‌خانه‌اش راشب‌ها به‌محفل گرم شاهنامه‌خوانی بدل کرده است، با رژیمی می جنگند که‌علیه فرهنگ وسنن ایرانی برپاخاسته‌است. ازهمین جاست‌که درسالهای پس‌از انقلاب، ادبیات‌دین زرتشت‌فروش خارق العاده‌ای دارد وازسوی دیگر بنابه شهادت‌کشیشان مانوکیان و میکائیلیان، گروه کثیری ازایرانیان مسلمان به دین مسیحی گرویده‌اند. باتوجه به‌چنین فضائی فهم این مطلب‌آسان است‌که چون رژیم اسلامی برگزیده‌های شاهنامه راازکتابهای درسی بیرون می کند وبه ۲۵۰۰ سال تاریخ‌ایران می تازد، ایرانیان هرجابتوانندوبه‌شکل های مختلف، برای حفظ وادامه فرهنگ خودمی‌کوشندو می ایستندوترسی ازآن ندارند که‌مورد خشم حکومتی قرارگیرند که باتاریخ‌و فرهنگ ایران سرجنگ دارد."

درمقابله جوئی ایرانیان بارژیم حاکم، کاربجایی رسیده است‌که‌مهندس بازرگان درنامه‌سرگشاده‌ای خطاب به خمینی - یکسال پیش - یادآورشد که عملکرد آخوندهای حاکم به‌نام اسلام چنان ضربه‌ای به دین زده است‌که‌گروه گروه ایرانیان از دین اسلام می گریزند وبه‌ادیان دیگر می گروند.
موضوع دیگری که هلن کافی یادآوری آنرا ضرور می‌داند آنست‌که درتاکسی ها اتوبوس ها ودرادارات، صدای اعتراض‌و مخالفت‌به فریاد تبدیل شده است. کسی، پنهان نمی کند که بااستبداد دینی مخالف است‌وبه این ترتیب تذکرات برخی ازهموطنان، که شرح و گزارش محفل شاهنامه‌خوانی رئیس‌خط راه آهن مشهد ممکن است‌برای رئیس خانواده واعضاء آن مشکلاتی فراهم آورد، ناشی ازآنست‌که این هموطنان از گسترش‌فضای اعتراض درایران آگاه نیستند.
به‌همین ترتیب‌است موضوع کتاب " درآستین مرقع " اثربزرگوار سعیدی سیرجانی، که علیرغم توقیف وخمیرکردن کتاب ازسوی سانسور جمهوری اسلامی، مردم ایران خودبه‌چاپ وتکثیر پنهانی آن اقدام می کنند.
خانم هلن کافی، دراین موضوع درجواب یک هموطن ساکن پاریس‌که‌به او گفته بود، اشاراتش درقیام ایران‌در باره این کتاب ممکن است‌گزندی به سعیدی سیرجانی، این روشنفکر شجاع برساند، یادآورمی شود:
" چاپ‌اول درآستین مرقع زمستان ۱۳۶۳ ازطبع خارج شدوبزودی بااستقبال بی نظیری روبروگشت. درهمان زمستان ۱۳۶۳، "نهضت"،ارگان نهضت مقاومت ملی ایران، درشماره‌های مورخ ۲۷دی‌ماه و۴ بهمن ماه ۱۳۶۳، دومقاله‌این کتاب راچاپ‌کرد. علاوه براین ،رادیوهای برون مرزی گروههای مقاومت‌ایرانیان، به‌دفعات‌بخشهایی ازاین کتاب‌ارجمند رانقل کردند.گذشته‌ازهمه‌این ها، سعیدی سیرجانی، مردی صاحب‌فرهنگ که درده۶۰ سالگی به‌چنین مهمی دست‌زد، آیاخودازخطرها بی خبربود؟ چرا، باید شماری ازهموطنان که درامن و امان باریس‌زندگی می کنندجانشان ازدلیری ایرانیان محصوردرمیان جلادان بلرزد ؟ آیا چنین عکس العملهایی بیش‌ازآنکه‌نشان ازغمخواری ونگرانی برای دلیران داشته‌باشد، بازگو کننده ترس‌چاره ناپذیراین هموطنان نیست ؟".
درپایان مقال، هلن کافی این نکته راتکرارمی کندکه‌درسفربه‌ایران، ازیاریهای نهضت مقاومت ملی ایران و دیگرایرانیان مخالف‌رژیم‌خمینی برخوردار بوده است.

کارل مارکس

بقیه‌ازصفحه ۱۰

است - شهامت داشت - وجلو نعرهٔ کس وکاروآشنایان ودوستان که‌بتدریج آدم رابزگرگله، اتحادشکن، سیاه دوست ! و خائن به‌طبقهٔ‌خود(هرطبقه که‌باشد) خطاب خواهندکرد، " جا "نزد وبحکم وجدان خودرفتارکرد.
" اکثریت های مهوع" آنهایی که‌بنظر، مردم سرسخت ومصممی می آیندوزیر اعلان ها وپلاکاردها راه‌می روندوشعارهای خودرا نعره‌می زنندانبوه وجماعت های بیچاره وترحم‌انگیزی هستند. انسانی که‌جراءت می کند تنهاراه برود اوست‌که‌شهامت دارد.
وقتی که این کارها راانجام دادیم ما می شویم طبقهٔ‌متوسط وبایداول ازهمه بطرف بانک رفت ویک حساب بانکی برای خودمان بازکنیم. یکی از تفرقه‌اندازیهای مهم‌میان طبقات همین حساب بانکی ست .طبقهٔ‌کارگر- شایدهم حقشان هست - به‌بانک و بانکداری اعتقادندارد، نه‌چک می نویسدونه‌چک قبول می کند. آن ها که واقعا" آرزومی کنندومی‌خواهند به جامعه‌ای بی طبقه برسند بایدفورا به‌گشایش حساب بانکی اقدام کنند. آن هاکه‌حساب بانکی دارند- یعنی طبقهٔ متوسط جاافتاده - بایدبا افتخار به‌نگهداری حسابهایشان دربانک ادامه بدهند. آنها درضمن بایدتا هنگامی که به‌آرمانشهرخودشان یعنی، جامعه‌ای که " کل مردم آن جامعه از طبقهٔ‌متوسط باشند".برسند،پرچمدار جنبش ماباشند. تارسیدن به‌چنین جامعه آنها نبایدکاری بکنندکه با ثروتمندان فاسدروبه‌انحطاط عوضی گرفته‌شوند. این ثروتمندان افاده‌ای باآن قایق های تفریحی ومزرعه‌ها و استخرهاوباغ ها واصطبل هاونوکرهای اصیل کثافتشان ! ضمنا باید از تظاهرکنندگان و"میتینگ چی ها " و " تخم مرغ پرت‌کن ها " و"آفتابه دزدها " و" آنکاره‌ها " و"تروتسکیست‌ها" ولبوفروش ها وچهارچرخه هل بده‌هایی که‌به‌جراحان دستورمی دهندچه‌کسی را بایدعمل کنندوچه‌کسی رانباید...نیز دوری کنند.
همه‌ی این اقدامات راکه درشعاری خلاصه کنیم می شود :" بورژوازی جهان متحدشوید انترسید، شمادراین راه جز چک های برگشتی وسفته‌های واخواستی تان چیزی ازدست نخواهید داد! "

***

من دیگرخوب شده‌ام وچقدرازاین بابت به‌مسعودومریم، کیانوری، ژرژمارشه، لوپن، ساواکیهای خودمان،مدیونم خدامی داند. عمری باشداین تابستان هم خیال دارم بروم " سان رافائل" دعاکنید بازهم درآن دکان خرت وپرت والنگوملنگوفروشی توریستی،کتاب جیبی خوبی پیداکنم.

---

۱ - جورج میکس نویسندهٔ‌کتاب از خوانندگان خودخواهش‌کرده است‌برای اینکه قافیه‌جوردربیاید استثنائا" نام اورادراینجا مثل واژه LIKES درزبان انگلیسی تلفظ کنند.

۲ - نظریه جورج میکس دراین کتاب طنز سیاسی - اجتماعی دراین خلاصه می شود که‌چگونه‌فقیرباشیم.

HOW TO BE POOR پنگوئین، ۱۹۸۳.

اوکه‌روزنامه‌نویس‌مستقلی است می افزاید:
" اگراین یاریها را یادآورشدم، به قصد سپاسگزاری ازاین توجهات بود: یاران نهضت مقاومت ملی ایران‌در تهران وشهرهای دیگردرکسب اطلاعات و مراجعه مستقیم به‌موءسسات وادارات یاریها داده‌اندکه‌آداب دانی‌ووظیفه حکم میکرد ازآنها سپاسگزاری کنم."

www.iran-archive.com

خبرها

ایران و خاورمیانه در هفته‌ای که گذشت

■ خبرگزاری فرانسه ۲۵ مارس: تورگوت اوزال که بعدازظهر دیروز بازدید سه‌روزه‌اش را به عراق پایان داد درمصاحبه‌یی با روزنامهٔ عراقی الجمهوریه گفت جمهوری اسلامی به‌خاطر شرایط غیرقابل قبولی که برای پایان دادن به‌جنگ مطرح کرده است، مسئول ادامه جنگ است.
رئیس دولت ترکیه درمصاحبه با "الجمهوریه" اظهارداشت که جمهوری اسلامی، با هرگونه میانجی گری به‌منظور پایان یافتن راه حل منصفانه مناقشه مخالفت می کند.
وی گفت ترکیه تجهیزات نظامی به ایران صادرنمی کند وتاءکید کرد که صادرات ترکیه به‌ایران، به لوازم‌یدکی وملزومات الکترونیکی محدوداست.

■ جمهوری اسلامی به متولدین سالهای ۱۳۳۸ تا ۱۳۴۵ هشدارداد که مدارک مربوط به وضعیت خدمت نظام خودرا به‌همراه داشته باشند، وگرنه‌بعنوان مشمول غایب وفراری درهرجاکه باشند بازداشت خواهندشد.
رژیم‌اسلامی ادعامی کندکه جوانان عاشق شهادتند وازجنگ به خوبی استقبال می کنند، اما اطلاعیه‌اخیر ادارهٔ نظام وظیفه‌گویای آنست که‌دهها هزارتن ازجوانان ازمعرفی خود، دستکم درهفت دورهٔ اعزام به شدت اجتناب ورزیده‌اند وحاضرنشده‌اند در آتش جنگ خمینی بسوزند.
مقاومت وخودداری جوانان دراین مورد علیرغم قوانین شداد وغلاظی که‌رژیم وضع کرده است، وی راناگزیرساخته که به‌شکارعلنی جوانان روی آورد.
هدف دیگری که‌رژیم ازطرح بازداشت و دستگیری مشمولان غایب تعقیب می کند، ترمیم نیروی انسانی سپاه پاسداران است. ناظران می‌گویند بخش مهمی از نیروهای وابسته به سپاه پاسداران درجنگ فرسوده یا تلف شده‌اندوازسوئی رژیم سخت باکمبوددا وطلب برای شرکت درصفوف سپاه‌پاسداران ونیز با مقاومت واعتراض‌های روبه گسترش پاسداران قدیمی روبروست. بنابراین به‌استناد مصوبه‌یی که‌استفادهٔ سپاه ازمشمولان نظام وظیفه‌رابلامانع اعلام کرده است، قصددارد باشکارجوانان تازه‌نفس، صفوف ازهم گسیختهٔ سپاه پاسداران را ترمیم کند.

■ مشکلات فزاینده اقتصادی جمهوری اسلامی، وسردرگمی مسئولان اقتصادی رژیم به‌ویژه کسری ارقام مهمی از بودجه سال ۱۳۶۵ که بسیاری از نمایندگان مجلس ملایان به آن اعتراف کرده‌اند، دولت موسوی را واداشت که به‌راه‌حل های ویژه‌ای برای مقابله بابحران های اقتصادی متوسل شود.
یکی‌ازاین راه حل ها تقلیل کارمندان وکارکنان دولت باتمهیدات وبهانه‌های گوناگون است. ازاین رولایحه‌ای که دراین مورد درآخرین روزهای سال ۱۳۶۴ به‌مجلس ملایان برده‌شد، چنین هدفی رادرسرلوحهٔ خودقرار داده است.
دولت جمهوری اسلامی دراین لایحه مواردی راپیش بینی کرده است که در صورت تصویب آنها، بسیاری ازکارمندان وکارکنان سازمانها وادارات که‌از بودجه عمومی کشوراستفاده می کنند، بعنوان بازنشسته یا بازخریدخدمت، حذف خواهندشد.
موسویانی یکی ازنمایندگان جمهوری اسلامی دربحث دربارهٔ دشواریهای تاءمین درآمدهای بودجه ۱۳۶۵، پیشنهاد کرده‌بود که‌کارمندان دولت به‌نصف تقلیل یابند ودولت مردم را بجای مرغ خوردن به‌نان وتره خوردن عادت دهد.

■ خبرگزاری فرانسه ۲۶ مارس: گروهی ازدانشجویان چپ‌گرای ایرانی شب‌گذشته، درنزدیکی اقامتگاه مسعودرجوی، مسئول مجاهدین خلق، در"اوورسوراواز" اعلامیه‌هایی علیه وی پخش‌کردند. اما هواداران رجوی، بی درنگ، واکنش خشونت‌آمیز نشان داده، یکی ازدانشجویان تظاهرکننده‌را مضروب کردند. اندکی بعد، نیروهای انتظامی مداخله کردندودانشجویان تظاهرکننده رابرای بررسی هویت شان به‌ژاندارمری بردند.
دراعلامیه‌هایی که‌دانشجویان ایرانی پخش می کردند، گفته‌شده‌بودکه مسعود رجوی امروزدر"اوورسوراواز" همان گونه‌عمل می کندکه‌روح الله خمینی درنوفل لوشاتوعمل می کرد. دانشجویان ایرانی دراعلامیه‌خودازفرانسه خواسته‌اند مانع ازتکرارفاجعه‌بار تاریخ شود.

■ خبرگزاری فرانسه، تونس، ۲۶مارس: شورای وزیران اتحادیه‌عرب، شب گذشته همبستگی کامل خودرابا عراق در جنگ با جمهوری اسلامی اعلام کرد. قطعنامهٔ اجلاس وزیران اتحادیه‌عرب که براساس پیشنهادطارق عزیزوزیر امورخارجه عراق تنظیم شد وبه‌تصویب رسید نگرانی شورای وزیران اتحادیه عرب رااز گسترش جنگ جمهوری اسلامی وعراق و ازتهدیدات رژیم‌تهران علیه همهٔ کشورهای عرب خلیج فارس اعلام میدارد.
سوریه‌ولیبی ازامضاء قطعنامه‌تحت عنوان اینکه تاثیری درپایان جنگ نخواهدداشت خودداری کردند.

■ روزپنجشنبه ۲۹ اسفند گذشته کمیته‌چی ها درکرمانشاه به‌مردان و برخی اززنانی که‌به‌مناسبت فرارسیدن نوروز باظاهری آراسته درخیابانها در حال تردد بودند، یورش بردند و عده‌ای را مجروح ساختند. دراین واقعه که‌به‌زدوخورد منجرشد عده‌ای ازمردم مجروح ودستگیرشدند. دراین درگیری حزب‌اللهی ها باردیگر درجهٔ سبعیت خودرا به‌معرض نمایش گذاشتندوضمن مضروب ومصدوم ساختن مردان برسرو روی تنی چندازنان تیغ کشیدند.
این اقدام وحشیانه که به‌شدت خشم اهالی شهررا برانگیخت درآستانهٔ تحویل سال درمحافل وخانواده‌های کرمانشاهی موضوع بحث وگفتگوبود. مردم ازاین واقعه بانفرت وانزجار یادمی‌کردند وضمن محکوم ساختن اعمال وحشیانه حزب‌اللهی ها، مسبب اصلی اینگونه‌وقایع رارژیم جمهوری اسلامی دانستند.

جمهوری اسلامی وبن بست "فاو"

بقیه از صفحه ۱

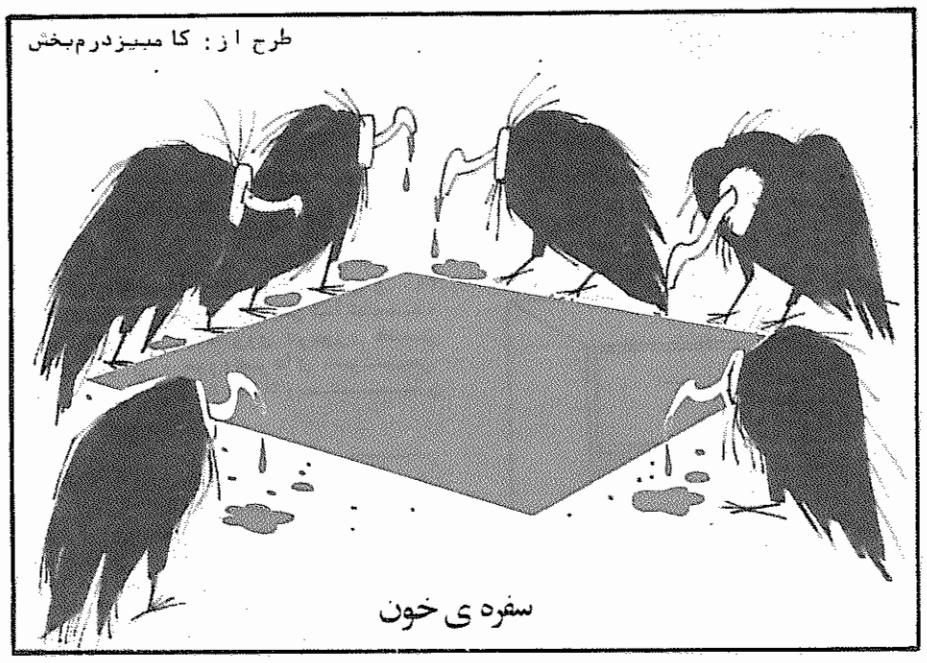

انگلستان روش مزورانه‌تری برگزیده است." کلود جسون" صاحبمنصب عالی رتبه وزارت امورخارجه انگلستان که‌ازکشورهای حاشیه خلیج فارس دیدار می کرد اعلام داشت درصورتی که‌کویت مورد تجاوزقرارگیرد دولت انگلیس آماده است که‌به‌حمایت ازآن کشور اقدامات نظامی معمول دارد. اما دو روزبعد، وزارت امورخارجه انگلستان با دستپاچگی توضیح دادکه مقصودآقای جسون مداخله انگلیس درجنگ خلیج فارس‌نبوده‌واوفقط می خواسته است بگویدانگلستان به‌کویت تجهیزات نظامی خواهدداد.
دولت شوروی، طبق معمول نظریات خودرا به‌وسیله‌نویسندگان پراودا و مفسران رادیومسکووخبرگزاری "تاس" منعکس می کند. مفسران شوروی در مقالاتی که بوسیله آژانس تاس - خبرگزاری رسمی اتحادشوروی - به‌سراسر جهان مخابره‌می شودخودرا قویا "مخالف جنگ‌ایران وعراق نشان می دهند و تاءکید می کنندکه‌شوروی باادامه‌جنگ و تشدیدبحران خلیج‌فارس مخالف است زیرااین جنگ یک جنگ امپریالیستی است وفقط امپریالیست ها ازآن بهره می برند. کسی که‌این موضع گیریهای لفظی رابه‌عنوان واقعیت قبول کند، به‌همین سادگی درپیچ وخم‌توهمات گرفتارخواهدشد. چنین کسی را حجت الاسلام رفسنجانی به‌آسانی‌میتواند متقاعدکند که‌جمهوری اسلامی، به‌یاری امام زمان وفقط باتکای امدادهای غیبی‌وامت حزب‌الله، جنگ راادامه می دهدوبه‌مخالفت امریکا وشوروی و انگلیس وفرانسه‌ودیگران ترتیب اثر نمی دهد.
برای اینکه به‌چنین دامی نیفتیم لازم است بادیدهشیارانه‌تری درمسائل بنگریم وازورای این الفاظ، به حرکاتی که‌درمنطقه‌جریان داردتوجه کنیم.
امریکا، انگلیس، شوروی، فرانسه‌و دیگران درطول شش سال جنگ بین ایران وعراق، هرکدام‌دهها اعلامیه رسمی در باره این جنگ انتشارداده‌اندوصدها بار بهرمناسبت، اظهارنظرکرده‌اندولی درتمام این مدت دیده‌ایم که‌هرکدام آن ها فقط به‌منافعی که‌میتوانند مستقیما" ازبحران خلیج فارس عاید کنندمی اندیشیده‌اند ودربسیاری موارد آنچه‌می گویند باآنچه‌می کنند تفاوت بسیاردارد.
ابتدا ازجمهوری اسلامی شروع کنیم: تهدیدهای جمهوری اسلامی تازگی ندارد ولی این تهدیدها درشرایط خاص‌صورت جدی پیدامی کند. رژیم خمینی نشان داده است که‌هرزمان به‌بن بست برسد آماده‌هرکاری خواهدبود. درحال حاضر جمهوری اسلامی باردیگردربن بست قرار گرفته است. عملیات "فاو" ریسک بزرگی بودکه‌جمهوری اسلامی بدان تن داد تاراهی برای خروج ازبن بست پیداکندولی علی رغم تحمل صدمات و تلفات بسیار، توفیقی بدست نیاورد.
دقیق تربگوئیم: محاسبات جمهوری اسلامی درجنگ با عراق براین محاسبه استواربود که هرگاه صدورنفت عراق ازطریق خلیج فارس ولوله‌نفتی شمال آن کشورقطع شودعراق قادرنخواهدبود هزینه جنگ راتاءمین کندوزیرفشار یک جنگ فرسایشی ازپای درمی آید.
این محاسبه‌درست ازآب در نیامد و جریان اوضاع به‌ترتیبی گذشت که‌اکنون جمهوری اسلامی ازجنگ فرسایشی وحشت دارد. جنگ فرسایشی مستلزم خرید بی وقفه جنگ افزاروتاءمین هزینه سنگین اداره‌جبهه‌هاست، درحالی که سه‌عامل مهم یعنی بمباران خارک و جنگ نفتکش‌ها، سقوط قیمت نفت و کاهش قیمت دلار، جمهوری اسلامی را با بحران مالی روبروساخته است واگر اوضاع برهمین منوال ادامه‌پیداکند رژیم‌آخوندها قادربه‌ادامه‌جنگ نخواهد بود.
جمهوری اسلامی درچنین شرایطی ناگزیر بود تمام قوای خودراجمع آوری کند و به‌جائی دست بیندازد که‌قادرباشداز موضع قدرت به‌کشورهای حاشیه خلیج فارس اولتیماتوم بدهدوآن هارا اجبارا" ازهمکاری باعراق باز دارد.
اگرعملیات "والفجر ۸" به‌هدف خود می رسیدوجمهوری اسلامی بر بندر "ام‌القصر" دست می یافت کم‌و بیش درچنین موقعیتی قرارمی گرفت ولی جمهوری اسلامی نتوانست از"فاو" جلوتربرودوبالنتیجه، پیاده‌کردن نیرو درخاک عراق بجای آنکه‌باعث منزوی ساختن عراق شود، کشورهای عضوشورای همکاری خلیج فارس را برموضع گیری جدی تری درجانبداری ازعراق ترغیب کرد بطوری که برای اولین بار، این کشورها درا علامیه‌مشترکی علنا" جمهوری اسلامی را به‌تجاوزطلبی متهم‌کردند.
بدین‌ترتیب، جمهوری اسلامی یکبار دیگر درموقعیتی قرارگرفته که‌علی‌رغم سروصدای بسیارخودرا ازلحاظ نظامی ناکام وازلحاظ سیاسی شکست خورده می یابد. حساسیت موقع نیزبهمین خاطر است نه‌بدلیل پیاده‌شدن نیروهای جمهوری اسلامی درجزیره‌فاو. عربستان سعودی ومتحدین آن کشوردرحوزهٔ خلیج فارس نگرانندکه‌جمهوری اسلامی براثر یاءس، دست به‌دیوانگی بزرگ بزنند و تاءسیسات نفتی کویت راهدف حمله قرار دهد.
این آخرین حربه‌یی است که‌جمهوری اسلامی درجنگ خلیج فارس به‌آن متکی است. بستن دهانه‌خلیج فارس حتی اگر عملی میبود اکنون دیگر باوجود نیروهایی که دائما" ازتنگه‌هرمز مراقبت می کنند برای جمهوری اسلامی میسر نیست. هدف قراردادن نفتکش‌ها نیزبهمین کیفیت، جمهوری اسلامی را با مقابله نیروهای واکنش سریع روبرو خواهدساخت که‌نشان داده‌انددرآسمان برجمهوری اسلامی تفوق دارند.
اعراب نگران آنندکه‌جمهوری اسلامی در لحظه‌ناامیدی دست به‌عملی بزند که‌هم برای خودش وهم برای دیگران مستلزم خطرهای بزرگی باشد.
کشورهای دیگرهم که‌خودرا درمسائل مربوط به‌خلیج فارس ذینفع میدانند دراین نگرانی باعراب شریکندزیرا همه‌آنها درحالیکه‌ازادامه‌جنگ ایران و عراق سودمی برندوبدلایل مختلف مایل نیستنداین جنگ خاتمه‌پیداکند، با کمال احتیاط می کوشنددامنه‌جنگ را محدودنگهدارند.
واشنگتن، مسکو، لندن، پاریس و پایتخت های دیگرفقط می خواهند جمهوری اسلامی را متوجه‌کنندکه‌جنگ، جنگ، ولی درداخل محدوده!

ایران هرگز نخواهد مرد

نشانی:
QYAM IRAN
C/O C.B.
17, bd RASPAIL
75007 PARIS
FRANCE

IMPRIMERIE SPECIALE
QYAM IRAN 49174
Directeur de publication M Fegeani

www.iran-archive.com